

که از روی اکره باشد با جماع بطل اجماع است فاضل بر روی گفت از کجا دانستند که ایشان از روی تقیه و اکره تابع شدند تا مدعیای تو دوست شود  
گفتم در علم میزان معتبر شده که اذ اقام الاحمال بطل الاستدلال اکره در این جماع قایم است پس باید که باطل باشد با آنکه امارت اکره در  
سیاری از روایات ظاهر شده از آنجمله آنکه ابن ابی عمیر و متوفی که در مسند امامان است و با فضائل عمر گفته که عمر هو  
الذی و طلالا امرایم بکر و قام بهیحه انه وقع فی صدیق القدا و کسر یف التزهر و کان قد شہر علیهم یعنی عمر کار خلافت را  
از برای ابوبکر تمام کرد تا آنکه از غایت استقامت با منکران خلافت او مجادله و ابرام نمود و بر سینه مقداد افتاد و شمشیر زیر گرفته شکست  
غایت اکره است و دیگر آنکه ابن ابی عمیر نیز روایت کرده از برای غریب که گفت من همیشه محبت اهل بیت سانت بودم چون حضرت سانت  
وفات یافت حزن و اندوه بسیار بر من سید پس از خانه بیرون آمدم تا به پیغمبر که مردم در چه کارند نگاه دیدم که ابوبکر و عمر و عیسی و هر که پیشروند  
از طلعا در میان بسیار امیدند و عمر شمشیر از خلاف کشیده و بهر یک از مسلمانان که میسرند با او میگویند که با ابوبکر بیعت کن چنانکه دیگران کرده اند و خواهی  
سخاوی او بیعت میگزید چون آنجا که مشاهده نمودم بغایت آزرده گشته نزد حضرت امیر المؤمنین رفتم و خبر آنجا عرضا و در وقتی که او حضور  
حضرت پیغمبر است میگردم پس علی که در دست داشت بر زمین نهاد و گفت بسم الله الرحمن الرحیم اللهم حسب الناس ان تریکوا ان تریوا امن و تمکون  
و عباس آنجا حاضر بود گفت تریبت لیکم بیخه هاشم لایه اخیر الذهیر یعنی دست شما زرشدهای نبی ششم با نقضای بودگان  
و این روایت نیز در اوست بر اکره و آنکه عباس علی توقع خلافتی خود داشته و دیگر این روایات مشهور است که چون سعد بن عباد که در روز  
سقیفه بخار بود از بیعت ابوبکر استماع نمود باطل خود گفت که لکن ای سعد را و روایتی دیگر است که گفت قتلوا سعدا قتل الله سعدا و دیگر این روایت  
مشهور است که چون ابوبکر در اول جمعه از آیام خلافت خود بر بالاکم گرفت دو زده مرد از مهاجرین شش مرد از انصار بر پا نمودند و بالا رفتند و در میان  
پیغمبر بخار کردند و چندان با او در آن عتاب نمودند که در بالای منبر بیعت نمودند و چون ابوبکر است بر زبان باند تا آنکه عمر ریخت و با ابوبکر در شستی کرده  
گفت فای کتغ اذا کنت لا تقوم بجهنم فلیر اکت نعت هذا المقام یعنی ای سیدم هر گاه جنتی بر مدعی خود نتواند آورد میرا در این  
نشسته نگاه دست او را گرفته از منبر زیر آورد و بخانه برد و چون روز جمعه دیگر رسید با جمعی شریافته سعد بن قاص و خالد بن ولید همراه هر یک  
از ایشان هدی بطلبید بود لشکر کشید و آنجا رفت با شمشیری کشیده مسجد درآمد و چون نظر بر حضرت امیر و جمعی از صحابه باند سلمان  
و غیره که با او بودند افتاد با ایشان خطاب نموده گوسفند خورد و گفت ای صحابه اگر یکی از شما امروز مستم شود بگوید در آن روز جمعه کلمه که بگوید  
او را از سرش بیرون خواهیم کرد سلمان بر پا خاست گفت رسول الله قال یبنا اخی ابی ابراهیم جالیس فی مسجد اذ و تب  
علیه طایفه من کلاب لئلا یربون قلله ولا شکاککم منها هم یعنی است گفت پیغمبر آنکه گفت وقتی باشد که در اشای  
آنکه برادر من پیغمبر در مسجد نشسته باشد طایفه از سگان جنم بر او حمل نمایند و شکستن او کنند پس عمر شمشیر کشید تا او را بر نزد حضرت امیر  
دامن او را گرفته بر زمین کشید و گفت یابن صهاک الحیثه انما سبناکم فهددونا و بجمعکم نکا نورنا و الله لولا کتاب  
من الله سبق و عهدک من رسول الله فقدموا انکم آئینا اقل عدد او اضعفت ناصرا یعنی ای سبهاک همیشه  
آیا شمشیری خود را بر اند می کشید و جمعیت خود و کثرت بر او غلبه ظاهر میزد و آنکه اگر نه آن بودی که از جانب تعالی علمی که شنبه و از  
حضرت سانت همدی بسته شده در وقت من از محاربه شما هرگز ظاهر میشد که یک از ما بجهت عدو قتل و بجهت یارود و کاسیغینت  
آنجا آنحضرت با صحابه خود گفت که از مسجد بیرون روید و هر گاه حال بر آنجا باشد ظاهر شود که بیعت ابوبکر از روی اکره بوده و آنجا هست که  
در روز سقیفه از بیعت او تخلف نمودند تا آنکه بعد از آن نیز ترک متابعت نمایند و این هنگام اجماعی که مدعا بود حاصل نشد و دلیل برین  
و اسطه میان حضرت پیغمبر و خلافت امیر المؤمنین جدید قایم نگردید فاضل بر روی عرف بطلان این دلیل نمود و گفت دلیل دیگر بر مدعا خود دارم  
گفتم آن کدام است گفت آنکه حضرت پیغمبر در مرض خود امر نمود مردم را که در خلف ابوبکر نماز گذارند و این دلیل است بر تقدیم او بر صحابه  
که تقدیم در نماز مقدم است بر غیر آن و قابل بفرق نیست گفتم این دلیل از چند وجه ضعیف است اول آنکه اگر تقدیم ابوبکر در نماز صحیح باشد همچنانکه  
کمان است و بر تقدیر صحت دلالت بر امامت او داشته باشد هر چند نصی خواهد بود از حضرت پیغمبر بر امامت او و هر گاه اینچنین نصی در باب امامت  
ابوبکر بودی بستی که دلیل ضعیف الایمه مرفوعش محتاج مگردیدندی بلکه بستی که همان نص بر اهل سقیفه محبت میاوردند و طریق الزام سایر صحابه  
بان سپردن خلافت را موقوف نمیداشتند یعنی که چندین خلافت بیرون آوردن شمشیر خلافت در آن واقع شد و چون از تسکین این نصی  
که موجب سهولت کار بود عدوان چنین امری شمار نمودید معلوم شد که پیش از آن نصی صحیحی نبوده و غرض تو و صحابه توب از احتجاج بان مغلطه بود و

آنکه تقدیم در نماز ولایت ندارد و بر امامت عاقله که عبارت است از زیادت در امور دین و دنیا قیامت رسول خدا زیرا که خاص را اولاد بر امامت  
 حضور در ذمه است و امامت فاسق را بجز نکرده ایم و عدالت را در آن شرط ننهادیم و اتفاق است بر آنکه در امامت عاقله عدالت شرط است و نیز  
 شما اگر از امام فاسق صادر شود عزل او چیست پس چگونه چیزی را که احتیاج به عدالت ندارد بجهت میازید و آنچه عدالت محتاج است دیگر آنکه در  
 تقدیم آنحضرت ابو بکر را در نماز متفق علیه نیست زیرا که آنچه نزد ما بجهت پیوسته است آنست که چون بلال آمد و از رسیدن وقت نماز خبر داد و عاید  
 که حضرت ساعتی تا بمرض بخیزد و در حضر است بلال را گفت که با ابو بکر بود که امامت نماز مردم کند چون بلال چنان کان کرد که امر حضرت ساعت  
 و آنجا واقع شده بیاید و ابو بکر را بر آن خبر داد و آنرا چون ابو بکر پیش میآید و بخیر نماز گفت حضرت ساعتی پیش آمد و او از بگریزید و رسید  
 که این گویست که با مردم نماز میکند گفتند ابو بکر است پس امر فرمود که مرا بسوی پرید که در سلام قده عظیم حادث شد آنجا بر صحن و بعضی را عین  
 کتبه نموده بیرون رفت چون بحراب رسید ابو بکر را دور ساخت و نفس خرد با امامت مردم بجهت و اما دعوی اهل سنت که امامت ابو بکر را حضرت  
 رسول بوده باطل است از چند جهت اول آنکه اتفاق واقع است بر آنکه امر بیک در آنجا بیاید بشا فقه حضرت رسالت نبوده با این طریق که  
 گفته باشد بلال قول لابی بکر یعنی با ناس یا قبل ناس بیستون خلف ابو بکر بلکه آن امر میمانی دیگری بود زیرا که در آنجا است که پس از عمر و اهل حرم  
 بر آنحضرت گرد آمده بودند بلال را اول در جمل در حجره حضرت ساعتی نشسته بود و هر گاه در میان اسطه می رسید احتمال کند اسطه متوجه گردید  
 که با اتفاق اسطه محسوم نبود و هر گاه احتمال کند که قائم شد در آن امر که بوطه و بوده بجهت میماند زیرا که محتمل است که از پیش خود گفته باشد  
 و از زبان مبارک حضرت رسالت نشسته باشد چنانکه مساعت آنحضرت بخرج از منزل عزل ابو بکر و نفس امامت مردم نمودن بر آن ولایت  
 دارد و دوم آنکه اگر امامت ابو بکر بر حضرت ساعتی بودی برای خروج آنحضرت باشدت مرض دور کردن ابو بکر از محراب و تنگی نفس حضرت  
 شدن با وجود آن امر که اول بار فرموده بود منا تضرع است که لایق بیان صاحب دینی نیست و اگر مسلم و اریم که اول بار امر بان فرموده بود بسوگندیم  
 که خروج حضرت پیغمبر و عزل او باطل ساخته امارت او را که منوط بر آن امامت داشته اند بلکه میگویند که عزل بنی ادریس از تقدیم چنانکه کان شاست از برای  
 آن بوده که نقص عدم صلاحیت او را بجهت تقدیم در امری از امور برنت خود ظاهر سازد زیرا که مشرست بر آنجا و صلاحیت ندارد اما تا نماز  
 که از غایت پستی تبه فاسق نزد شما و آن جایز است پس چگونه صلاحیت آن داشته باشد که امام عام و رئیس مطاع امام باشد و بسیار نیست  
 این مقصد بقیته بر آن و عزل و از آن بقیته فرزند او و باریست خود در غزای چنین و فرار و رجوع او بخی چنین چه بر تامل مصنف ظاهر است که اینهمه  
 برای اظهار نقص او بجمهور و بیان عدم صلاحیت او از برای امری از امور بود و عجب آنست که استدلال میکنند بر امامت ابو بکر با مردم و حجرت  
 او را بنا بر آنکه آن عزل شده با اتفاق آن نماز تمام کرده است استدلال میکنند بر امامت حضرت امیر المؤمنین با آنکه در وقتی که حضرت رسالت بجز  
 نبودن میرفت او را درین غلظت خود نموده و اتفاق است که او را عزل نمود زیرا که استخلاف در مدینه که در حجرت آنحضرت در حال صحت و تیار او  
 میان سایر امت و عزل کردن او با زمان و محل حجرت است بر استخلاف او در دیگر از امور زیرا که قابل معزق نیست و چون سلسله کلام بانقیام  
 کشید سفره طعام تنه محسن بگویند رسید و مباحثه و مجادله منقطع گردید و یکی طعام خورد و شین شغال رزیدند و در شامی طعام خوردن سخن مراد از  
 از روی حدیث مشهور که من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة پس صبر بر آن کرد و در فاضل مروی اجازت القای سخن نمودند  
 چه میگویند این حدیث صحیح است یا نه گفت بل صحیح است و بجهت آن اتفاق است که گفتیم من کنی که امام تو گویست گفت این حدیث بر ظاهر  
 خود محمول نیست بلکه مراد از امام در این حدیث قرآنست تاویل آنست که من مات ولم یعرف امام زمانه الذی مولانا آیهات جابلیا کفیرا  
 لازم میآید که تعلم قرآن بر هر یک از مردم واجب عینی باشد با آنکه هیچ احدی بان قابل نیست گفت جمیع قرآن مراد نیست بلکه مراد آنکه در  
 که قرآن آنها شرط است در حجرت نماز و بنا بر این واجب عینی اند با جماع گفتیم که حضرت رسالت در این حدیث امام و امضای زبان ساخته و گفته که من  
 مات ولم یعرف امام زمانه و تخصیص امام باطل زمان چنانکه در حدیث واقع است دلیل است بر خصاس این زمان با امامی که معرفت او بر شان  
 واجب است و بر تقدیر قابل شدن آنکه مراد باین امام فاطمه است تخصیص مذکور را فایده بینماند پس آن تاویل مطابق مقتضای حدیث نباشد آخر آن  
 تاویل علیل برگردیده و گفت بنا بر حدیث مذکور حال من تو برابر هست مقتضای آن در این زمان گفتیم که ما که حال بر اینوال باشد که تو گمان  
 برده بلکه مراد این زمان امامت است که اتفاقا امامت او دارم و معرفت او بدلیل حاصل کرده ام و تو چنین نیستی پس ما تو برابر نباشیم پس  
 این امامی که اعتقاد با امامت او داری هرگز او را نمی بینی و جا و مقام او را نمیدانی و در دین خود از او بهره و نفی نیستی و فتوای مسایل خود را از  
 پیش خود پس من تو در این حکم برابر شیم گفتیم حاشا که حدیث را دلالت نیست بر آنکه جا و مقام امام را با ایشان ساخت تا آنکه فتوای مسایل خود

از او باید شنید بگو حضرت آن پیش از این نسبت که او را باید شناخت و نگفته که من او را شناسم و دلایل واضح بر وجود او وجود علمت  
و لزوم متابعت او و احوال و تجویز طاعات او در هر وقت و ظهور او بر خود و سایر امت پیام و نسبت که در تحقیق حدیث مذکور بر من و نسبت  
ذیرا که حضرت رسالت آن فرموده که من علم یافته عن امام زمانه الهادی و همچنین گفته که من علم بر عرف مکان امام بلکه گفته من علم بر عرف امام زمانه و محمد نه  
که من او را شناختم و ترا اعتقاد است که امام نداری و آنکه زمان تو از امام خالی است پس من تو را بر بنیامیم و چون سخن با هم تمام رسید  
فاضل بروی عیاشی که گفت من نیز طلب معرفت امام و شنیده ام که در ولایت مین مردی دعوی امامت میکند میخواهم که خود را با او سازم تا  
دعوی امامت او را با تمام نگاه مایع او شود پس من گفته که الحال در ای وقت تر امامی نسبت پس در ای وقت تو از اهل حایطی را که میری جانیت خالی  
مرد با آنکه استقامت تو در این ایام و طلب طاعات امام خلاف مذموب تو صاحب توانا زایل است است بر آنکه ایشان خالی نیستند با وجود امام  
هر زمان و حکم بوجوب وجود او در هر وقت میکند پس ساکت شد و جوابی نگفت حاضران مجلس از خردن طعنه فارغ شده مغرور بداشتند و هر  
بمنزل خود صحبت نمودند و فاضل بروی نیز با ایشان بیرون رفت احمد بن نصر الله سلمی القوی است که در حقه الله بدین پیش فاضل است  
و رئیسند و از تابعان بوغیغه و بنو خاندان پسرند بود و او از زوایان فاضل است و شینا بر آنی است و عقوان جوانی حاضر توفیق دادی طریق او کردید  
از ظلمات مذمب حقیقه بر چشمه خفیه امیر رسید و کیفیت این توفیق بر وجهی که از آن فاضل صاحب تحقیق شنیده است که در ایام صبای او در  
قیصر صبح از اهل عراق بولایت شته آمد چند روزی قرب جوار ایشان قرار گرفت و ملا احمد کاهن او ملا محمد و از وی غریب نواری و نقد  
او میفرمود در آن احوال با ایران عربستان کیفیت مذمب عادت ابلی انجار از او میسرید تا آنکه آفرید اطوار نمود که در آن جای  
جمعی هستند که ایشان را شنید میگویند و مذمب الله این میت ندارند و امام حق خلیفه مطلق بعد از حضرت پیغمبر امیر المؤمنین و یار زده فرزند او آمدند  
و خلفای ثلث و هشال اشباه ایشان را از نبی امیه و نبی اقباس معتقد و جاری میکنند در میان ایشان علماء و مجتهدان کتب معتبره در اصول  
و فروع است که در آنجا اثبات اصول عقائد و خود صوابات اثبات است بلا فصل حضرت امیر و بنای نظامی اصل و فرع دیگران با ذلعه عقلی  
از قرآن و حدیث نموده اند چون ملا احمد آخوندی از آنجا که در حدیث و تروید بسیار بخاطر شرف آقا و سوره و آیه تحقیق فرمودند و در  
اشای آن جستجو و تصدیق آن کتاب و شبی خواب دید که حضرت امیر شنید از آن کتابت تفسیر کشف ابدیت مبارک که شاده اند و با میگویند که سیا  
و تفسیر این آیه را که اقموا لکم الله و رسول و آله من امواتا اخر مطالعه که چون ملا احمد از خواب بیدار شد خطرات پیش از پیش شده در مقام عقل  
کشف بر آمد اتفاقا در آن ایام شخصی از بزرگان عراق که میر حسن نام داشت از راه نمرود و تته متوجه ولایت بند شده بود و چون از راه  
شبی حضرت امیر از خواب بیدار میگردید که پرسه فاضلی ته از میان است و از روی مطالعه کشف باید که چون با تجاری شیخ که نزد است با و  
بدی میر حسن چون از خواب بیدار شد صورت واقعه را بر پشت کاشانی نوشت و معارف آن متوجه شده که دید چون بطاهر شریقه رسیدگی  
از خادمان خود رفته داد و او را بپهرا نموده گفت برو خانه فاضلی شریقه را بقیض کنی و بخدمت پسر او رو در رفته را برسان و بگو که میر حسن کنی اند  
آدمیزادای عراق است و از روی طاعات شما و او اگر غریب شوک واقع شود از محارم اخلاق و ادب عید نیست چون فرزندان میرزا حسن  
ملا احمد رسید خدمت مولوی تجویز ساری نمود و اتفاقا مجلسی از طلبه و شاگردان پسر او که حاضر بودند پیاده لغرم طاعات میرزا حسن بودند  
و چون بخدمت میرزا رسیدند فی الحال کتابت کشف امیرون آورد و تسلیم خدمت مولوی نمود و صورت افتاد که بر نظر کشف نوشته بود و او  
عرص فرمود خدمت مولوی میکند که از رفیقان من که بمبستی بودند چون سابقا از من بوی محبت خاندان شنیده بودند از فاضلیت بعضی  
صدیق آن واقعه نمودند و میشنیدم که است با هم دیگر میگفتند که آوازه رخص فاضلی زاده بولایت عراق نیز رسیده و من سخن ایشان طمعت نشدم و  
بعضی از مقاصد مذمب با تیر بشافه نیز بر حسن نمود و بعد از آن مطالعه کشف که مشتمل بر تحقیق بسیار از اصول عقاید شد بود نصیب  
خاطر ساختم چون بسن میت و دو سالگی رسیدم و از تحصیل مقدمات علم که در ولایت تته کتاب آن میر بود فارغ گردیدم قلند رو آ  
مفر کردیم و متوجه زیارت مشهده مقدس رضوی علیه التحیه و الشناه گردیدم و مدتی در آن مشهده مقدس قیام فرمایم از زیارت آن مشهده  
منوره رسیدم و در خدمت ملک امامیه مانند مولانا فضل قاضی ابواب توفیق میگردم و از حکم کلام و حدیث و قصص امامیه و فنون یا ضعی بر  
تمام گرفتیم و از آنجا بجانب یزد و شیراز رفته بخدمت حکیم حاذق ملا کمال الدین طیب و ملا میرزا جان شیراز و خیرم کلیدات قانون شرح تحریر  
آن گذریدیم و از آنجا با رودی مغلز رفته در قزوین بواسطه بعضی از اربکان دولت علیه مشرف بساط بوسی رسیدم و عنایت و تشریف  
پادشاه شامل حال من گردید نگاه از قزوین عازم زیارت مشاهد مشرفه و عتبات علیه عراق و مرین شهر فیروزیت آمدند و از آنجا

شده و در آن سفر بسیاری بخدمت از صفای شیعہ و کثیری از علمای اهل سنت رسیدند و از فرین فضایل ایشان خوشنما شدند و آنگاه  
از راه دریای میند و کربن فخر و در ولایت کلنگه بخدمت قلب شاه رسیدند و مشرف عواطف سید بنیاد او گردیدند و بعد از مدتی بعزم ملازمت  
در کاه پادشاه خلافت پناه سلیمان بنجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه خلدند و در آنجا در فرخ پور شتافتند و در سلک مقرران گذرگاه نظامیست  
و آنحضرت عنایت و انعامات بسیار با او نمودند و تا این تاریخ که شامل احوال هزار سالان شد با او فرمودند و او متقی بآن اشتغال داشت  
روز بروز آنچه میخواست بقیب خان سیفی قزوینی بخدمت حضرت پادشاه میخواند و چون نوشتن تاریخ مذکور بخلافت عثمان رسید و کلام بود  
در شرح بواعت و حساب کشه شدن او در دست اصحاب باطنی و اسباب کشید و طبع شریف آنحضرت از طول مقال طلال سید روزگاری  
با مولوی خطاب فرموده گفتند علامه بیخنده گشته شدن عثمان را چه درود و در آن نوشته مولوی آنجمله که مشون با او امر و او کار بر اهل سنت بود و از کجا  
به بی عرض نمود که پادشاه عالم گشته شدن عثمان روضه اشده ای اهل سنت است بجز از این گفتا نمیتوان کرد آنحضرت قسم فرموده است  
او نمودند و از حیل لطایف ترغیبات او آنکه در نظر بعضی از کتب خود بطریق مسایل مختلفه در میان مجتهدان نیستند نوشته بود که قال ابو  
حنیفه یجوز النکاح بغير و لا خلافه للنبي من حيث قال لا نکاح بغير و له وقال الشافعي يجوز الاکل  
لکل من اولیا النبی عامدا خلافاً بیه حيث قال ولا ناکلوا مما لم یذکر انتم الله علیہ ایز لیسوا و من غیر تصور و ولایت آنحضرت  
زخمی در ریح الابرار از یوسف بن سباط که او نیز از رجال مخالفان نقل نموده که میگفت فی ذلک ابوحنیفه علی رسول الله ص  
از بیعت حکایتها را اگر قبیل که ما ذاق قال قال رسول الله ص للفرس سمان والیرجل سمان و ایلدو قال ابوحنیفه لا  
سمان طبعه اکثر من سمان المؤمن و قال شمر رسول الله ص ما البدن و قال ابوحنیفه لا شعاع و مثله و قال البیضان بالخطاب  
ما لم یقره و قال ابوحنیفه انا و جی البیع فلا خیار و کان صلی الله علیه و آله یقرع بین سنان  
اذا اراد سقر او اقرع اصحابه و قال ابوحنیفه القرع غار و انما افصرنا علی هذا الاربیع لا الابطول لکل الله  
جناب مولوی را توفیق بعضی از اینهاست شد از آنکه رسالت در تحقیق تریاق فاروق که در آنجا تحقیق صحیح مزاج و بسیاری از مسائل طبی  
در ریاضی نموده دیگر رساله در اخلاق رساله در احوال حکما سیمی بخدا صبحه و آن تمام شده دیگر رساله در هزار حروف و موزاعه که بر طبق کتاب  
مفاحص و امنت و از دلایل حسن عقیده او آنکه آخر کتبش خاتم ترفیقا نگریه و در شهر هستند  
در دارالافتاء لا نور

در بره شهادت رسید و در خطبه میر جید بنیاد فون که دید رحمة الله تعالی و شرفی زمره الائمة اطهرین صلوات الله علیهم اجمعین بوم که  
مجلس ششم در ذکر جمعی از صفویه صافی طوبیت که نزد سالکان مسالک طریقت و مؤستان قواعد شریعت حقیقت مستور  
از ایجاد عالم و اختراع بی آدم بعد از ایجاد جواهر زو اهر نسیم و اتمدی علی صلوات الله الملک الاصلی وجود فانیس محمود بنیاد کرامت  
عظام کثر تبسم الله من الانام است که بیاسن توفیق از اونی مراتب خاک با علی درج افلاک ترقی نموده اند و از منضم جنجول شریعت با وج قبول  
علیست تعلق فرموده از پر تو سرج و باج و عکس شعاع طالع بید می انده نوره من شیا با ساکن اعلی مطلق عالم بالادرسک نظام منظر داشته  
و بر تبس ریده که عواقب ابو قبل از ظهورش دیده نموده اند و خود تبسم شیا پیش از بروز وجود مطالعه فرموده و عایم دین دولت بیاسن است  
ایشان قایم و توایم ملک و ملت بر و باط وجود شیا آن نظم پاک از ان سلالمردی و صد نشینان صفه در دمنه بمرآشان تهنه حکومت  
افشان بنی پادشاه گشت کمان جاده سلامت و منرویان کج غلامت زنده سیلان زنده شوش زنده دلائل صحت بخش حرقه پوشان خفا و قد  
و ماده نوسان بزنگاه بس مصرع شانان بکلاه و بیزن بی سپاه شعر قومی ملوک طبع که از بی سلطنت کوئی که احترام سلطنت کسب  
شانان تلقی پوش که گاه حمایتی دیز کلیمشان هم و خاقان مقصود امروز از انیم جان چشم در خند فردا خواند که شکر بفرود سنگر  
بچشم خوار در این پارسنکان نزد خرد عزیز تر از دنیا سوزند آدم بهشت را بدو کندم اگر وقت حقا که اینک و بیکو خیزند و نیز  
توضیح و تفسیر کلام در تحقیق حال بنیاد کرامت است که بر وجهی که در مقدمات این کتاب اشاره بان واقع شده بحسب تفسیر مطالب حقیقت  
عبارت از آنست یا بنظر و استدلال حاصل میشود چنانکه طریقه اهل نظر است و شیا را علی و حکما میخوانند یا بطریق تصفیة و کمال دنیا که  
شبهه اهل قدرت و شیا تر اعراف و اولیا منسند و اگر چه هر دو طایفه بحقیقت حکما اند لیکن طایفه ثانیه چون مجتهد است ربانی فایز  
کمال شده اند و از کتب تاج و علقه من لدنا علی سبک گرفته اند و در طریق ایشان اشراک شکوک و غوایل او نام کثرت است شرف طاعت باشند و  
بود است اینها که صفوت خلایقند و بر سواد خویشند بود و هر دو طریق در نهایت وصول سر بهم باز میآورد و الیه ترجیح الامر طریقی

محققان هر دو طریق هیچ خلاف نیست چنانچه منقول است که شیخ عارف محقق شیخ ابوسعید ابوالخیر را با قده و الحکام و اما آخرین شیخ  
 ابوعلی سنا قد تراجم روحها اتفاق صحیحی شد پس از آنکه نامی آن یکی گفت آنچه او میداند ما می شنیم و دیگری گفت آنچه او می بیند ما می بینیم  
 و همچنین از حکما و فیلسوفان نقل نموده و بکار اثبات کرده و چنانکه در سطرهای اول و ثانی و ثالثه کماله کماله کماله کماله  
 المعلقه و باقی از آن بجز اینها کماله کماله فیطره اختری و انلاطون کسی فرموده قد تحقیق فی الوقت  
 من السان ایتس لم یتکلمنا برهان شیخ ابوعلی در مقامات العاقین فی زمانه قن اجبت ان یخترها فلیستجیل الی ان یخیر  
 من اهل المشاهدة ذوق المشاهدة و من الواصیل الی الیه من ذوق السامعین الاثر و حکیم الهمی شیخ شهاب الدین متقول  
 که محیی سید با می حکمت و در توجیحات نقل میکند و در کتب لطیفه که با اصطلاح یخینه از غیبت گویند اسطر را دیدیم و در تحقیق او را که از غیبت  
 سید حکمت است از او که چه رسیدیم بعد از آن شروع در شرح استخوان و افلاطون نمود و طرا عظیم در رحمت او کرد و از او سوال کردیم  
 در زمانه آن کس چه بر سر آمده باشد گفت نه و نه چیزی از روی اینها و نیز از کمال او و بعد از آن که بعضی از فلاسفه سلام میدادند و حکما  
 اشعار نمودند تا با بعضی از ارباب شاف و شهود رسیدیم شیخ جنید بغدادی و ابویزید بسطامی و سهل بن عبد الله مشهوری قدس سره و در حکمت  
 او کتب مهم اندر سنی حقایق از غیره و از ارباب سبب و در مالک میباشند در نظرات و سوا و در طرات جوهر و تویات باطل  
 و تویات ندر و در سلا در بیان سبب حیران کرد و در آن که در اندوه و غمناک ماندن کماش کماش بقیه بحسب انشای از راه رستم  
 از طلب بداد حتی او اجاره نموده و پسینا و بعد از آن در سنیست حال حضرت و وبال نباشد دور است سراب بن ابی سیدر تا خوا  
 بیابان نقره سبب تخیله قناع الفیله الی الخی کثیر و آذیاب الوصول سلا اهل و اینها است و نظر لغت  
 که عبارت از مرشد کامل است است و بر قدر وجود شناسان و معتقد یا معتقد به کلمات نهانی را بر صاحب کمال شناسند و  
 جواهر را بر جوابی میداند سینه فتنه سیرج و فتنه به کسی سده شناسی مطلق لطیف است و اگر مردم بصورت موه و ظاهر محقق  
 از راه افتاده اند یا تو را مقابل فرمود میکنند شک سیرج ز سرخ میزند و ناگاه افتد که تیسیر و در فرقی شود و در وقت عمر  
 صرف خدمت مافقی نظر کمال و مودعی کجبران حال و مال او کرد و فرمود بانه من لیا و و لغویته و از آنجه در کلام ملک علام و صاحب و ایام  
 ترغیبات بسیار در باب نظر فکر و روشده و علی اعلام نیز بیشتر ترغیب مردم بر طریقه نظر نمایند با آنکه در طریقی تصفیه نیز حجاج بن یزید  
 نیز که در شای تصفیه و ریاضت تلبیبات شیطان طبعش شود با الهامات سما و فرق میان انواع آنوار است جز بدلیل عقلی نیست و ایضا اگر  
 سالک کلی از علم عمی عاری باشد و در طراف و تعریف این نتواند بود و از آنجا لغت حکمت و شریعت فارغ نه و شاید که بنا بر جهل تجدید علم  
 ریاضات مفرط کند و تودی شود و بعضا مزاج و بطلان استعداد و دلند حضرت مادی لطیف الی صراط مستقیم علیه و علی که فضل آنچه است سیرج  
 ما اتخذ الله و لیتاجا هیلا و در حدیثی دیگر فرموده قسم طهری سجدان جاهل منسک علی انما هم نیک و بی شایع خلف  
 ارباب اعتدال مستندان اصول علم کمال از طایفه علی صوفیه فرقه باجه امامیه اند که در مادی حال بلکه در آن زمان میام مادی توفیق حقیقی  
 تحقیق از جهه فیض ساقی گویشیده اند و جرحه لا یظلم احد اید اشارت به کاشیده اند سینه المتانین حدیثین علی الاطلاق در کتاب جامع  
 فرموده که فرقه باجه امامیه از جهت تعداد و طایفه اند طایفه آنکه حامل ظاهر علوم رسول محبتی و امامیه می اند که عبارت از علوم شرعی و فقهیه است  
 و طایفه دیگر آنکه تحمل باطن علوم است آن عبارت از طریقت حقیقت و ایقان باشد و اول موسم است بومین فقط و ثانی بومین محسوس  
 و صوفی عبارت از این دو طایفه اند زیرا که شیعی و صوفی دو اسم تخایرند که مراد از ایشان حقیقت و احد است یعنی کسی که حامل شریعت محمدیه باشد  
 بحسب ظاهر و باطن بعد از آن فرموده که اگر گویند که اکثر صوفیه بحسب ظاهر و باطن بر طریقه اهل سنت و اصول قواعد ایشانند پس چگونه ایشان را شیعه  
 حقیقی توان گفت گوئیم صوفیه فرق بسیارند مانند شیعه مافرقه حقیقت از ایشان کیست و آن فرقه است که حامل اسرار سید مختار و امامه اطهار است  
 و ایما بحسب ظاهر و باطن شیعه باشد همچنانکه فرقه حقه باجه از فرق کثرت شیعه کیست و آن امامیه اثنا عشریه اند که قواعد حکام ایشان در فرقه  
 مبین است بنقل صحیح از نبی و عترت علیهم السلام و مؤلف با حقیقت است که میگوید از طایفه رفیع شریقی فریب نموده مگر شریعت ضایع لغت سینه که حقه  
 ترویج بصاعت کول در آن بل سنت و جماعت کنی تحقیق اهل سنه و جماعت نفس تصوفی برای او بگریسته اند و خرق اجماع قوم نموده و فرقه  
 طریقت خود را با او ستاند و بنا بر ظهور بطران آن طریقه صاحب نفحات که از مریدان خواجگشته است گفت که خبر به اهل سنه حقیقت  
 او بسنی و غیره المتانین سینه محمدی و بخش نورانه مرده در بعضی از مکاتیب خود که بخواجگه فراموشی نوشته فرموده که اگر کسی سنی است باشد ظاهر

و باطن ببینند و بدانند که هیچ سلسله در همه جهان باقی نیست غیر سلسله حضرت میر و آن سلسله منحصر حضرت خواجہ اعجازی و سلسله خواجہ مجتبیان  
 فقیر چنانکه سلسله حضرت مصطفی بجزت مرتضی با اتفاق جمیع و آنکه بعضی خواستند که بگفتند از برای دیگری سلسله برتر باشند بنیادی  
 نثار دو علمای شریعت و مرشدان حقیقت بر این معنی متخذ و مقوی این سخن آنکه حضرت شیخ عبدالمعتمد عمود سوره و فرزند او قاضی حیدر  
 الدین و برادرزاده او ابو نجیب شهاب الدین سرور و شیخ عماد الدین قدس سرار هم و حضرت شیخ اسمعیل قنبر و حضرت مولانا  
 جلال الدین سرور و پدر وی سید الدین قدس سرما از منسل ابو بکر و سلسله ایشان هم علی مرتضی میرسد و بجز حضرت شیخ شهاب الدین  
 سرور دی حاجتی که برای امام عبدالقادر که صاحب جاوید است نوشته سلسله خود را با میرالمؤمنین علی بن سائید و آنکه در قرین شمس فرزند  
 صاحب حاوی باقی است انتقادی همانا آنچه حضرت میر نورزاده مرقد در این کتاب افشاده فرموده اند تقصیل اجمال آنحضرت که شیخ مشایخ  
 و سید متالین امیر سید علی قدس سرور در شرح همیشه فاضله آن اشاره نموده و فرموده که طالع انوار حقایق هر دلی مقصدش از حکمت  
 ولایت علی است و با وجود امام مادی متابعت غیر از حوالی است و بروقی انقیال شیخ عارف نورالدین دزدی قدس سرور فرموده  
 از طبقات اولیا هر که زید مصطفی دید نظیر مرتضی است زمین اجوی و نیز فرموده اند هر ره که در طریقه اهل سلوک است  
 غیر از طریق مرتضوی نیست خردصال و مخفی نماند که اینک اگر بر نهیایه رفیع گاه میگویند که استوفی من لا یتقرب له و گاه میگویند که  
 عمل با حوط مذنب ممکن فی الحقیقه گزیر است از الترام کی از مذاهب اهل سنت و اجترار از تصریح باقیاید همیشه بعد از روی لغت و لید  
 نیز گفته اند که هر صوفی که از ظاهر مذنب گدازد است کردنی بلکه لایسبیلی و گردنیت با آنکه نزد کسی که عارف بتجربین مذاهب باشد عیان  
 اخیره صریح است در اتباع مذاهب اما نه زیرا که حوط مذاهب عند الاستمرار مذاهب بفرقه باجیه است و در مذاهب یکسان خصوصاً مذاهب  
 ابوحنیفه و نقدر توسعه و اباحت و رحمت و قیامت قرار یافته که حکیم انوری در بعضی از اشار خود فراخی جنبتهای اجنبیه را در بعضی از  
 سخنان آن فرسخ چون چه چون جنبتهای ضعیفه و از جمله قراین واضحه که نتایج استبعاد تدین اگر بر نهیایه علیه مذاهب حق امامیه باشد  
 آنست که شیخ شهاب الدین سرور در رساله اعلام الهدی بعد از آنکه اندوی قتیقه تقریر حقیقت خلفای اربعه بر طبق مذاهب اهل سنت فرموده  
 گفته که اگر محبت یکی از ایشان در خاطر تو در آید باید که آنرا از جمله اسرار خود سازمی با طهاران نپردازی بگفت که باید کسی که تا خاطر از آن بردار  
 و بر عطف عارف بد قیام کلام ظاهر و پیداور روشن و پدید خواهد بود که مراد یکی از آن چار که محبت از جمله اسرار است که شیخ اور علی در  
 گفته گیت مطلوب تو گفتی گزیندانی بدان آقا بن علی مرتضی پدیت گیت صد هزاران مرشد و مادی سرور است  
 زینم مادی و پیر پیر باید است گیت کرد و اینجایی دعوی باطن گیت در شریعت قاضی روز جزا پدیت گیت  
 و اینکه که شیخ در این رساله اظهار نموده فی الحقیقه از قول کشف اسرار است و لند بسیار از اهل سنت از ایل رفیع شیخ مذکور ساخته  
 اگر گویند که جمهور فقهای شیعه امامیه در شان حسن و کبر و احد غزالی که در سلسله ارادت صوفیه واقفند انکار بسیار دارند و این کلام  
 آید که سلسله رفیع منقح نظام نباشد گویم فقهای امامیه را و با حسن کبر اختلاف است و از بعضی مشایخ خود و هم فرموده شده که تید اجزایی  
 الدین علی بن علی و سلسله و به قول شمره و کتابی که در کتاب حجاج شیخ طبری مذکور است که از حضرت امام حسن مجتبی صبری مشتمل بر عرضات  
 نوشته نسبت آن با حضرت بر تبه محبت رسیده و ایضا چنین است که در سلسله ارادت مطلقاً حسن کبر و دخل باشد پس در سلسله  
 ذی خلقت که مبروف که فی از او بجزت امام علی بن سجاد رضوا و ابامی کرام او غنی شده باشد و اما احمد بر تقدیر است که نزد جمهور امامیه  
 حال او سقیم باشد و حق نفس سلسله وجود او بر اینو استوان کرده که شیخ زین الدین ابو بکر خوافی که از متاخرین صوفیه است در کتابی که بخواجه  
 عبدالقادر مشهور موسیقی آن نوشته و آنرا بنابر التماس او شون مذکور است بیان سلسله خود ساخته آورده که شیخ ضیاء الدین  
 انجیب سرور و برادر نسبت است یکی به خود قاضی حیدر الدین سرور و او را پد خود شیخ محمد سرور و مشهور به پیر و او را شیخ احمد  
 اسود و نیوری و او را شیخ طایفه جنید بغدادی و دیگری با محمد غزالی و او را ابو بکر استاج و او را شیخ ابوالقاسم کفانی و او را شیخ حجاج  
 مغربی و او را شیخ علی رود باری و او را شیخ جنیدی آخره و بنابر این با محمد غزالی یک اعتبار از سلسله خارج باشد و سلسله معتبره شیخ  
 نظام کرد و مستقیم پوشیده نماند که بسیار از عیاران مذکور و ایل طاران کا نثار که صاحبان خلقت طبع و کثافت همانند و سا  
 برض من برایش و قریش سلسله و محاسن کفند بنده اند و غمانه کبیره که با جهاد و استجارت بر سر نهاده اند و شمره و کبیران  
 بر مردم شده بگرامات و خادق عادات ساخته اند و بسیار از مردم کول نادر و ام لودت خود انداخته اند و اگر اجماع از مشایخ مخالفین که از شیخ

مجلس

تحقیق یعنی شرب عذب بر تصوی دور افتاده اند چیزی از خوارق عادات صدور نموده نه از باب کرامت اولیا بوده بلکه از بار تحریف  
و عمل شونده و سبب ما بوده چنانکه در شیخ مقبول در بعضی اشعار مشهور و از سخنانی در محبت جنای سخن برسانند که گویند در نسبت که تعلق  
خزقه پوشن شیخان شید فروش آثار سیمیا و تخریب باران و تکبیر از قبیل کرامات مجزوه باشند تا از برای خود مضرب و شاد و ولایتی برآیند  
شعر نقد صوفی نه بر صافی نیست باشد ای بسا خرد که مستجاب آتش باشد خوش بود که محک تجربه آید میان تاسیه روی شود هر  
در او عیش باشد در گن هاین نیند در این باب گوید اگر چه طاعت این شیخان سالوست که جو شرد و لولودر گوش انوش جان آید  
ولی کعبه که در جبریل طاعتشان بختی تو اند بر آستان اندخت تایت شد از جمله نوید است آنچه صاحب لغات در مقام بیان  
احوال مشایخ طایف بستکار و واصلان سالکان صوفیه ذکر کرده و همچنین آنچه خاتم الموحیدین شیخ حسین خواندمی قدس سره در تفسیر  
در مقام کتابت و تفریح بل سده فخره فخره بنظر طریقی خطاب علم انوار شکر از مرشدان کول و مریدان ساد و مجزوه اند حکم شیندی بوس  
بسیاری از مشایخ روزگار میفرموده اند و میگویند که در ولایت ما و راه انوار هر جا که نام شیخی و صالحی برآیند بی توقف صحبت  
میرسد مگر از طریق که بودند از هر جنبه همه دایا قلم اگر چه ظاهر خود را از بیب و زینت اهل الله آری ستمیداشتند و خود را بر نعم خود از مقربان  
و اهل حقیقت و ظاهر ایشان نیز پسندیده ظاهر میان بود و دیگر چون بنظر بصیرت متحقق احوال ایشان میگردد مابطن ایشان از باطن طاعت  
و حقیقت عریان بود و همه را بخود مغرور و از راه سالک طریقت دور و از حالات حقیقت مجور میا قلم و این را سر از مخفی بر من میباشند  
اسرار و ارادت که از فضل و مواهب حضرت بوده واضح میگشت چون از این بگذرد حقیقت احوال ایشان اطلاع میا قلم از حقیقت  
بیرت تمام فرار جنبه میگردم مستی و خراباتی و زندگی آید تا بر سر کار و بار مردی آید عیار می لا ابالی و چالاک میاید که روزی  
ره را شاید محمود و محمد وانی در کتاب مقامات شیخ مذکور آورده که آنحضرت بجهت تنبیه سالکان راه نجات یافتن ایشان از دام شیبان  
اهل الله و شیخ صورتان شیطان سیرت گمراه مکر میگویند که طالب در ابتدا می طلب تا رند و لا ابالی بنا شد تا هر چند خراباتی صفت و عیار شای  
نبود از دام همنلان بند مکر و شیبه مکاران تو اندر طانی یافت و اگر سیال است از دست نرفته ایشان پر از نمید آوری همه مقصد بکنند  
نیاید هیچ مطلبی نرسد زیرا که شیخان ناقص ناگس از برای قوت مانند عنکبوت از هر صید یکس در هر طرف دامی از بوس تنیده اند و بجهت  
طالبان کسین کرده اند و ای بر طالبان سپید و حیف از طالبان فقیر که از ابتدا می کار از همه اشغال عالم میزند و بطلب پیر میزد بر طرف  
جیران و سکر کردن میگردند و از غایت طلب بهر کس و ناگس روی بسیار دارند همیشه از زاید بصیرت که معرفت نور و ظلمت باشد و نه فراتر  
که حق را از باطل استیاز نماید و نه حوال قوتی که بتوران از فراز و نشیب راه خبری یابند و نه شفقتی که با ادا همیش از حالات حقیقت در خود  
اثری یابند و بتوران اثر از ظلمت آن مکران گذر نمایند و بجز بگردانند که از روی رنگ شیتادان حاذر کشته خدر نمایند و نمود بانه اگر بکجا  
طامات و همنلان ایشان طالب را غیب را غیب افتد و بدانه فریشان میل نموده گرفتار کرده بند طامات بر پایی او نهند و پروبال قابلیت را برکن  
زیرا که چون حرارت شوق و طلب ایشان از غلبه برودت زهر بر رؤیت همنلان تسلط یافته آتش شوق و طلب او فرو نیند و سوزده شود  
و در پیروی ایشان عمری غنبلت و کسالت گذرانیده در باطن خرد هرگز میو بچینند لاجرم مذاق طرب ایشان از آن تخفام کشته درود غیب  
طلب ایشان رو به منزل نهاده قابلیت نقصان پذیرد و از این فرشته طالب سکین یکی از چند مملکه متلاکشته بهلاکت رسد چه اگر آن مشایخ  
وی از مبطلان معتمدان زمانه باشد او را در عرفان صمالات و مکر ای عظیم از الحاد و زندقه اندازد و نمود بانه سرخ اجمال اگر مقتدا می روی  
شیخان معتقد ناقص باشد اگر چه از اهل اسلام باشد و ظاهر شرح را کما هو حق عایت کند و طالب با نیر با و امر و نواهی شرعیت متفاد سازد  
ولیکن چون از تعمیر باطن که آن ترکیه نفس و تصفیة دل و تجلی روح است بهره مند نگشته و تبدیل حلاق در نیمه کعبه کرده و از حالات و تجلیات  
و مراتب و مقامات و درجات و ترقیات سیرالی نند و سیرتی نند و سیرت نند و سیرت نند و سیرت نند و سیرت نند و سیرت نند و سیرت نند و سیرت نند و سیرت نند  
منوال لذوق حال بغفلت گذراند آخر الامم یکی از دو حال در صورت بند دایا اعتقاد و مرتبه شیخی بر خود در ورطه صمالات افتد یا با نگاه  
احوال مشایخ مبتلا کشته در طای صدا و اولیا افتد زیرا که اگر شیخ او از نا اعلی اور مثل خود بقیه شیخی معتقد ساخته حضرت او شاد و در بخش  
سبب اعتبار خلق خوش آمد نفس و اعتقاد بعضی اهل این طیفان یافته بخود اعتقاد کند که من نیز ولی و شیخ حقیقت مشا و دیای سابق بلکه بعضی  
خود را بهتر از ایشان خاند و بخیال آنکه کان من است مردم با برام و کلیند و زور مرید خود سازند و این ضلالتی غیایت حکم است زیرا که  
طلب و بهر چه تنیده فرو نیند و بخود اعتقاد فاسد کند و اینست کام او را از این ورطه بیرون آوردن غیایت مشکل است بلکه در محال است

بمخبر که در زمان دور طرف کرده و در این کرداب مستورا و مشکوک و سرگردان طغنه اند العیاذ بالله من بده الحال و اگر بعضی از مردم  
 این طغایفه که فی الجمله شاه ادراک و فراستی دارند ایشان را از ایران رخصت ارشاد شود و باین تبه از آن مستیخان با موردند و چون احوال  
 مشایخ سابق از آنچه شنیده باشد و یادگرتب دیده باشد تا نقل نمایند و خود را از آن حالات عاری نمایند این سوخته سلطان در باطن ایشان بخبرد  
 که حالا مثل شیخ ما در عالم نیست و اگر او را حالی تسبیح بود ما را نیز از آن بهره ببریم و از این استدلالات کند که در زمان ما مثل مشایخ و اولیای  
 زمان سابق نیستند و باین سبب از طلب مرشد محروم ماند و با کینه طایفه اولیا و اهل ارشاد در آن زمانها بوده و حالا اسلامیتند و با خود  
 قرار دهند از غایت فشرذگی خود که احوال مشایخ این زمان در زمان گذشته نیست حرف و حکایتی بیش نیست که اگر حال شیخ حقیقی میرسد  
 پیر بار او را میسر بود و این نیز منسلاقی عظیم است و بسبب این عقیده از غصه نکاح اهل الله در جبل فرودمانه از طلب حقیقت و دریافت این حقیقت  
 محروم و محروماند هرگز چنین شیخان جاهل از راهزنان بین و اخوان شیعیانند پس طالب صادق و قرا و حب لازم است که در آن تبه کاری  
 احتیاط بسیار نماید تا با خیال طریق این جهان نشود و غریبی کرداب تعلیمشان کرد که چون از پیروی ایشان فشرذگی و تیرگی و سردی پیش  
 حرارت زندامت را فرود نشاند قابلیت طالب لغتشان پذیرفته ضایع کرد و رباعی پوشیده مرقد این خانی چند نافرده صفا  
 و صفا کما چید بگرفته ز طامات الفلامی چند بدنام نموده کنونی چند شیخ الکامل المکمل کبیر بن زیاد اخوی قدس  
 سره از مکمل موقدین و صاحب مکر میرالمؤمنین علی است و آنحضرت را رسم بود که چون علوم و اسرار در باطن او موج زدی و خواستی که گوید عرفا  
 بیرون اندازد کبیر پیش سخن نشاندی و بر او جواهر اسرار هشاندی آورده اند که روزی آنحضرت بر شتر نشسته کبیر را بعبت خود سوار کرد  
 بود و در آن شاکیل سادرت نموده سوال کرد که یا امیرالمؤمنین حقیقت یعنی چیست حقیقت حقیقه الحقایق در تحقیق حقایق وجود حق است سبحانه  
 و بنا بر آنکه ثابت و باقی است یا بنا بر آنکه ذات احدیت جامع جمیع حقایق است و شارح کاشن بر از قدس سره گوید حقیقت ظهور ذات حقیقت  
 بی حجاب تعینات و محو کثرات موهوم در اشعه انوار ذات فقال ما لیک و الحقیقه بیت یعنی تو و حقیقت کبیر تو توفی از نایک  
 طلب کن و کبیر از این دو شیخ کامل فاضل عبدالرزاق کاشی رحمه الله در شرح اینجام هدایت نظام فرموده که چون کبیر از صاحب قلوب  
 بود و طلب مقام ولایت که مقام فادرات احدیت مینمود و معال و اقعنای سوال از حقیقت نمود پس آنحضرت جواب داد که چون فرمود  
 که مشر بود تا آنکه آن مقام مقام عالی است و صاحب قلب بآن ترقی نمیشود تا آنکه مکرر در حد ادا کامل و توفیق شایع و این کلام آنحضرت  
 سخن کبیر است کبیر را کبیر کمال در عیب بر سر و سلوک لایق با اهل حال فقال کبیر اولی صاحب است که پس من لغت یا امیر  
 سر تو نیستم قال بلی و لکن بر شیخ علیک ما یفخ یعنی گفت تو صاحب ترمین هستی و یکبار چون دیکت سین من بخوش  
 میاید آنحضرت از سر بریزد تر معلوم شود قال او مثلک بچین سائلا پس گفت یا مانده تو کرمی سایل انو مید و محروم کرده اند  
 فقال امیر المؤمنین علی الحقیقه کشف سبحان الجلال من غیر ایشان یعنی حقیقت است که انوار عظمت ذات الهی  
 ظاهر و منکشف کرد و بی کم و کیف یعنی نه آنکه بجهتی مقیده بود یا کیفیت موسوم باشد آنجا کبیر گفت زدن بپاننا یعنی روشنتن که هم  
 منکم فقال محو المؤمن مع صحیح المعلق یعنی حقیقت است که گمانی که وجود موهوم دارند در هنگام معلوم و ظهور نور خلی  
 بخود متدش می کرده و غیر حق نماید حقیقت عبارت از مقام است که مرتبه ولایت و قرب است فقال زدن بپاننا قال هلک  
 الترفیله الترفیله فقال زدن بپاننا قال نور شرق من صبح الازل فیلوح علی هبائل التوحید اثاره قال  
 اطفأ التبرج فقد طلع الصبح و اگر کسی از ذوق الطلاع رطبتن از حقایق و وقایع اینجمله غایب باشد شرح کلام منقول که در حقیقت  
 قال غوث المناجیرین التبرج نور تجیش نور الله مرقد ان کبیر بن زیاد بنز هبائل کان صاحب سیرا امیر  
 المؤمنین و حقایق غیر و مکاشفیه بلا واسطه فلا حاجه الی شرح حاله فهو کابیل مکمل و سلسله حرقنا  
 بغوثنا بصلی و کبیر بن شیخ بن محمد عسقلانی کتاب ما با آورده که کبیر بن زیاد بن بنیک مشهور اشرف ادان حضرت راست  
 پناه دوست حاده و گفته که ابن خثیر روایت نموده که او نود سال عمر داشت پس ادان حیات نبوی هجده سال بوده باشد و از ابن سنی  
 نموده که کبیر شریف مطاع بود اما قبل احدی است و این معین و جاعتی توشیح او نموده اند و از ابن عباس نقل نموده که او از نوسای شیعه بود  
 و آورده که جبر از میفره نقل نموده که محتاج در مقام آن شد که کبیر را بست آورد و مضمون اینمیده که ز آن پس محتاج عسقلانی که تومر او از  
 سپاهیان کوفه میداد منقطع ساخت و چون کبیر مشاهده انجام نمود با خود گفت که مردی سپه نازان شده ام سر او نیست که

المنجی  
کبیر بن زیاد



کتابخانه

آخر عمر سبب انقطاع صحبت قوم خود شوم آنگاه نزد حجاج آمد و چون سخن از نظر بر او افتاد گفت میخواستم که ترا بشکار موافقه کنم کمال  
در جواب گفت که اندکی از عمر من باقی است بکن هر چه میخواهی که با کشت من و تو بجزد تعالی است و حضرت امیرالمؤمنین علی بن خرداده  
که تو قاتل من خواهی بود حجاج گفت بی تو از جمله قاتلان عثمانی پس حکم کرد تا سواد از تن جدا ساختند و با جگر کبیر سبب شش در سینه شش  
ساز بجزت شربت شهادت یافت بشر بن الحارث الکافی بشیر الله بغنیض فضل الوافی ابن خلکان آورده که قدس سره او عید است  
بر دست مبارک امیرالمؤمنین سلام آورد اگر چه در اصل او از مرد است تا مولدش در بغداد بود و او در اوایل حالی ببلای من اشتغال میبود پس  
او را توفیق فرموده که توبه بر دست امام تمام موسی کاظم علیه السلام نمود و در کتاب منهاج اگر امر مسطور است که آنحضرت از پیش خانه بشیر کشت  
آواز خفا و سازی شنید و کثرتی بر در خانه دید پس حال نمود که ای کثیر صاحب تو آزاد است یا بنده که گفت آزاد است حضرت امام فرمود  
که راست گفتی که اگر او بنده میبود بندگی میکرد و از خدا تعالی اندیشه میبود پس آنکس بگریه با زدن رفت و با جزایا بشیر تهریر نمود و بشیر را  
چاییت انجام تنبیه شده پای برهنه ز قنایه بیرون آمده در عقب حضرت امام شاف و با آنحضرت سیده خود را در قدم او انداخت و دست  
بگایون و اریت توبه و انابه بر افراخت و همیشه پای برهنه میبود تا عالم بقارحلت فرمود و بنا بر این طبع بگافی بود از ابو علی بود بار شش  
که گفت در بغداد در یک کیلومتری بود که با اتفاق مرکب منجی میشدند اتفاقاً روزی کبیر ایمنسازی فرستاد و او بسیار توقف کرد  
و ایشان چشم او را دیده بودند ناگاه اندر در آمد و خیزه در دست و آنرا میسوزید و میسوزید و میسوزید و میسوزید و میسوزید و میسوزید و میسوزید  
بسیار فرمود و حال آنکه کعبه بر ما میخدی و در جواب گفت که اگر چه در آمده اما فایده عظیم آمده ام که بشیر فایده دیدم بر در کانه دست  
بر خیزه نهاده بود پس ایستادم تا مالک آنرا راضی نمودم و دیده درم خریدم چون یاران او میبینی شنیدند هر یک از ایشان گفت که بشیر  
ما مردی بی قید بود دیگری گفت بسبب تقوی و عمل صالح با این مقام رسیدن شخص معتمدی شده گفت خدا را که او میگیرم و بعد از آن شمار  
که تا سب شدم قریب الی الله از هر گناه و از هر چه مرضی اندر گناه نباشد انشاء الله سلوک طریقه بشیر خواهم کرد پس یک از ایشان گفت که  
من نیند توبه کردم و بد نظریه خود را قرار دادم و با بجهل یکی تا نب شده با کشت بجز تعالی نمودند و از آنجا بطرطوس بعقد غزاف رفتند  
و در یکجا بشیر شهادت رسیدند و ایشان منقولست که در وقت مرض الموت بشیر بعضی از یاران او بر بالین او جمع شدند و گفتند که بخیریم  
که قاروره بر طبیب بریم گفت من در نظر طبیب هر چه را داده اوست با من بکنید این گفته فلان طبیب خضر بغایت حاذق است البته  
قاروره ترا با و طبیب بشیر گفت بگذارید مرا که طبیب مرا بسیار ساخته باز ایشان مبالغه بسیار در کتاب کرد و ناگاه بشیر بخیر خود گفت که قاروره  
قاروره مابا شایع چون مسباح شده قاروره را بر طبیب نظر بر بردند و در آنجا نظری کرد و گفت آنرا حرکت دهید حرکت دادند  
پس گفت آنرا بزورین بنید نهادند با گفت حرکت دهید حرکت دادند پس گفت بنید بنید تا سه مرتبه این کار کردند پس یکی از آنجا حرکت  
گفتند که ما ترا صاحب وقت نظر سرعت ادراک و حدس صایب میبینیم و الحال میسنم که تکرار نظر و تا قبل در این قاروره میکنی و این دلالت  
بر قوت معرفت میکند طبیب خضر در جواب گفت که والله من در اول نظر تشخیص مرض او کرده بودم و از آنجا که تعجب تکرار نظر می نمودم حال  
در این قاروره اگر آب نظر نیست آب را بی خواهد بود که خوف الهی جگر او را پاره کرده باشد و اگر مسلی نیست آب بشیر حافی خواهد بود  
و اگر از من دو آغیست خود را با و برسانید که خواهد مرد ایشان گفته که این آب بشیر حافیست و چون طبیب نظر را بینجی با شنیدند  
گرفت و قطع زنا نموده شهادتین او را نموده مسلمان شد از آنجا حرکت منقول است که چون طبیب خضر مسلمان شد بجزعت تمام توجه خدمت  
بشیر شدیم که این بشارت باورسانیم چون چشم بشیر با افتاد گفت طبیب مسلمان شد گفتیم که بی که شمارا از اینجی خبر داد گفت چون شمارا  
جدا شدید حالتی در خواب بیدار مرا حاضر شد در آن آشنا شنیدم که کسی بمن سبک کرد که ای بشیر شاد باد ترا که بکتاب توطیبتی مسلمان  
شد و بعد از این سخن بکیاحت بشیر در احوال تعالی نمود و بعضی گویند که در شوش شرف شد فلان  
مزار او در همدان و گشای که از اعمال شوش است و از جمله اقطاع و سیورغال سادات فوج الدجها آنجا و محل خایم طوایف و حشام  
عقیل است مشهور است و مردم آنجا و در مسهم زیارت او بجای میآورند و چون بشیر با نظر و کتاب او با نامه اهل بیت علیه السلام متفق  
برض بود و در مقام ذکر او صحبت با کار فرموده و بسه چهار سطر از اخبار او مختصراً نموده و این چهاره در همان لافه و نفثه که در مقام بیان  
احوال و مقامات او در طریقه اطنا بپیچید منافی اسلوب این کتاب بود و کان تاریخ وفاته یوم لها شورا من محرم محرم سنه  
و عشرین و یائین اشیخ الفاضل الواصل بهلول بن محمد الحافل روح الله روحه و او بعمرو است که از عمالای مجانبین بوده و چهار

کتابخانه

اوراد و نماز خوانند و مولد او کوفت و خاندان در تاریخ کزیده مسطور است از بنی اعمام هرون از رشید عباسی بوده و تلمذ خاص حضرت  
 امام جعفر الصادق بوده و در زمره متقیان عصر خود بوده نقل است که هرون بواسطه خلعت ملک عظیم عماره در وضع امام و حبیب تلمذ  
 در بهانهای بیخفت که آنحضرت را بر وجه شهادت رساند و خاطر از عمر او جمع کرد و اندک آن ایام امام را شتم بد اینه خروج نمود و از  
 استیلا زمان خود یکی از آنکه بجلول بود استفسار با قتل امام معصوم نمود و دیگران فتوی دادند و بجلول بخدمت حضرت امام رفت و از استیلا  
 واقعه خبر داد و التماس نمود که او را در آنجا بکشد یا بکشد فرمودند که خود که گریسته چهار دیوانه و بیوفای ظاهر بسیار بجلول مقتضای شاره  
 واجب الاطاعه عمل نموده خود را از آنکس هرون خلاص فرمود بجلول را با جوینده کوفی مناظرات بسیار است و او را همیشه بزرگوار میدادند  
 آورده اند که روزی بجلول را برد خانه ابوحنیفه گذر افتاد استماع نمود که با ملائذه خود میگوید که امام جعفر صادق علیه السلام سه چیز میگوید که  
 از منی پسندم اول آنکه میگوید که شیطان پیش من معتدب خواهد شد چون تواند بود که شیطان که از آن است با قس معتدب کرد و دیگر آنکه  
 میگوید که خدا نیست تواند دید چون تواند بود که چیزی موجود باشد و او را نتواند دید و دیگر آنکه میگوید که کلفت فاعل فعل خود است و حال آنکه فاعل  
 خلاف آن وارد است چون این سخن تمام شد بجلول کلونی از زمین برداشت و حواله ابوحنیفه کرد و دیگر آنکه آن کلون بر پیشانی ابوحنیفه  
 آمد کوفه و از زده شد ابوحنیفه با ملائذه اینجست او دیدند و او را بکوفت چون خوش خلیفه بود آزار او نداشتند نمود و لاجرم او را بکوفت  
 خلیفه بردند و اظهار شکایت از او نمودند بجلول ابوحنیفه گفت از من چه قسم تیر سیده ابوحنیفه گفت کلونی بر پیشانی من زده و سر من  
 میکند بجلول گفت در در این بنی ابوحنیفه گفت در در این چون تواند دید بجلول گفت پس تو چه اعتراض امام جعفر صادق میگردی و گفتی که  
 چه معنی دارد که خدا تعالی موجود باشد و او را نتواند دید و دیگر تو در دعوی آنرا که کلونی کاذبی زیرا که آن کلون خاک بود و تو از خاک باید که خاک  
 از خاک متاثر نشود و معتدب کرد در بر قیاس اعتراضی که تو بر امام میکردی که شیطان از آن است چگونگی از آن معتدب خواهد شد و دیگر تو  
 استبعاد قول امام علیه السلام میسمو که او بنده را فاعل فعل خود گفته و هر گاه که بنده فاعل فعل خود نباشد پس هر تو مرا پیش خلیفه آورد  
 و دعوی خصام میکنی ابوحنیفه چون سخن معقول در برابر تو است گفت شرمند که از مجلس برخواست و شیخ اجل مکمل محمد بن جریر است  
 در کتاب ایضاح روایت کرده که بجلول روزی در یکی از کوههای بصره میرفت جماعتی را دید که پیشتر از او بشتاب میرفتند یکی از آنرا دیدم گفت  
 که این حیوانات بیش از آنکه میسوزند آنرا زردی خود شکست طلب آب حلف میروند بجلول گفت با وجود قلت حمی و قرب علیک  
 کجا بهم میرسد و آنه حلف بسیار بود اما آنرا در دیدند و از زانی فراوان بود استش در آن روز بعد از آن این با تیر افشا نمود شعر بود  
 لَإِنَّ اللَّهَ مِنْ ظُلُمٍ بَيْنَ النَّبِيِّ إِلَى الْقَائِمِ وَ دَدَتْ لِي بِحَبْلِ الْوَعْدِ وَ حَبَّ النَّبِيِّ إِلَى الْقَائِمِ وَ ذَلِكَ جُرْدٌ  
 مِنَ الصَّيَابَاتِ وَ مَرَّ كَيْلٌ مَتْرٍ غَاشِمٌ بِهَذَا مِنْ بَعْضِ الْفَوْزِ وَ مَرَّ الْمَعَادُ قَائِمٌ مِنْ نَفْقَةِ الْحَاكِمِ وَ أَمِنْ  
 مِنْ نَفْسِهِ أَنْهَا كُمْ وَ چون جماعت سخنان در شنیده بر گردیدند و اتفاق نزد او آمدند و گفتند که این جماعت نزد محمد بن  
 سلیمان که پسر عم هرون از رشید و عالم بصره است میروند گفت از برای چه پیش او میروند گفتند عمر بن عطاء عدوی که از اولاد عمر بن الخطاب  
 و از صحابه می نامند در مجلس حاضر آمد و میخواستند سخن حال مبلغ فضل و کمال او نمایند و اگر توفیر با او موهبت ثانی با او مناظره نماید سزاوار  
 خواهد بود بجلول گفت وای بر شما می داند با عاصی موجب نیاید جرات او بر عصیان شود و صاحبان بصیرتر گاه باشد که در شبهه اندازد و چون  
 شکست و حق او استباه و التبا که اگر شما از اهل معارف بودید قناعت می نمودید با آنچه از اهل عرفان اخذ آن نموده اید و چون جماعت  
 از بجلول جزو نمید کردید و مجلس محمد بن سلیمان حاضر شدند قصه خود را با بجلول نزد او ظاهر ساختند آنگاه او بخادمان خود امر نمود که او را حاضر  
 چون بجلول نزد یک خانه محمد بن سلیمان بی عمر بن عطاء می آمدند و خواستند از محمد بن سلیمان استفسار عارضت مناظره با بجلول نمودند  
 او را وضعت داد و چون بجلول خانه درآمد گفت سلام علی من اتبع الهدی و تحتب الفضل و لغوی عمر بن عطاء گفت سلام علی من اتبع الهدی  
 یا بجلول بجلول گفت وای بر تو که مرا امر میکنی بخیریکه ترا در آن مدخل نیست و تقدیم منافی در آن بر کسی که فضل او بر تو با برت و شل تو در آن  
 با مثل کسی است که خود طبعی جوان دیگری باشد و خواهد که از آن جوان بی مردمست نهد و در طبعیل و همان در خبری نیست عمر بن عطاء  
 در جواب او مبهوت با آنکه آنگاه محمد بن سلیمان عمر بن عطاء گفت که تو میخواستی که با تو سخن گوید و چون با تو سخن آید ساکت و مبهوت شدی  
 گفت ای پسر زنده تعالی اینکار در شمار نیست مگر خوانده این آیه را که قَبِيْطُ الدُّنْيَا كَفَرٌ وَاللَّهُ لَا يَهْتَدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِيْنَ  
 پس محمد بن سلیمان بجلول گفت که پیشین که مجلس من ترا از من میدهم بجلول او را دعا کرد و گفت عَمْرَأَتُ اللَّهِ تَجَلَّتْ وَ اسْتَبَع

نِعْمَةٌ عَلَيْكَ وَأَوْصَحَ بَرُّهُمَا لِحَقِّكَ لَدَيْكَ وَأَذَاكَ الْحَقُّ حَقًّا وَأَعَانِكَ عَلَى تَصَابُهِهِ وَأَذَاكَ الْبَاطِلُ بَاطِلًا وَ  
 آخَانِكَ عَلَى اجْتِنَابِهِ پس عمر بن خطاب گفت ای بطل طریق جدر از زمین کن و از منزل دور باش سخن نیکو بگو بطل گفت ای  
 بر تو بهتر از کلام آنی سخن بپاش و جدی در غیر او هست پس تو سخن را بگریز سزاوار نیست بگران نمای پیش از آنکه بیست و نگاه کردی نگاه  
 عمر بن خطاب گفت ای بطل خود را از مشوران مان میسند و دعوی اطلاع بر معارف جهانی میجویم که تو از من سوال کنی یا من از تو  
 بطل گفت دوست من درم که سائل باشم در مشول عدوی گفت چرا بطل گفت زیرا که اگر از تو چیزی سوال کنم که از ایندم خوبتر  
 همیشه و اگر تو از من سوال کنی میایم که از من سوال بطریق این گفت و غنا خواهی کرد و صدقن خواهی کرد که حق را باطل خود ضایع سازی  
 و امر واضح را بجهل خود پنهان کردی و این هنگام تو از آن جمله که صد تعالی سنی از جماعت و بزمانی ایشان نموده در آنجا که میفرموده  
 رَبُّكَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرَضُوا عَنْهَا حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِنَّا بِبَيْتِكَ الشَّيْطَانُ فَلَا  
 تَعْتَدِ بَيْتَنَا الذِّكْرَ عَلَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ پس عدوی بوی گفت که اگر تو از اهل ایمانی بگو که ایمان چیست بطل گفت که مولای ما  
 علیه السلام فرموده که الْإِيمَانُ عَقْدٌ بِالْقَلْبِ قَوْلٌ بِاللِّسَانِ وَعَمَلٌ بِالْجَوَارِحِ وَالْإِيمَانُ كَالْإِيمَانِ عَدُوٌّ كَيْفَ كَرِهْتُمْ أَنْ تَكُونُوا  
 خود را چنان معلوم شود که در زمان و مصداق دیگر نبود بطل گفت چنین است و با وجود این سخن تو جاری میشود در آنکه چه تو عمر با بکر صبیح  
 نام کرده یا اینجا میگویم که هر دو زمان ابو بکر صدیق دیگر نبوده حد و گفت بل نبود بطل گفت این سخن تو در دست بر کتاب سنت است اگر  
 زیرا که خدا تعالی هر کس را ایمان بخدا و رسول کرده باشد صدیق نامیده و فرموده که وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَمَّا لَكَ هُمُ  
 الصِّدِّيقُونَ و اما سنت زیرا که حضرت رسالت پیام با بعضی از اصحاب خود فرموده اند که إِذَا فَعَلْتَ الْخَيْرَ كُنْتَ صِدِّيقًا  
 عدوی گفت بواسطه آن ابو بکر صدیق نام کرده اند که اول کسی بود که صدیق حضرت رسالت پیام فرمود بطل گفت با آنکه اولیت ممنوع است  
 تخصیص و این خطاست و لغت و دست بر مصون آتی که مذکور شد عدوی از آن شاخ و شاخ دیگر روا نموده از بطل پرسید که امام تو  
 کیست بطل گفت ای ما می من سَبَّحَ فِي كَفِّهِ الْحَقُّ وَكَلِمَةُ الذِّبْطِ عَوَى فَرَدَّ لَهُ الشَّمْسُ بَيْنَ الْمَلَأَةِ وَأَوْجَبَ أَرْسُولُهُ  
 عَلَى الْخَلْقِ لَهُ الْوَلَايَةُ وَتَكَمَّلَتْ فِيهِ الْخَيْرَاتُ وَنَزَّحَتْ عَنِ الْخَلْقِ بِوَالِدِيهَا فَذَلِكَ طَائِفٌ مِنْ أَيْمَانِ الْبِرِّ بِنَبِيِّهِ  
 پس عدوی گفت که وای بر تو که هر دو از رشید العالم خود میدانی که ایضاً و محمد را بر زبان میرانی بطل گفت وای بر تو چرا میرانی  
 از ایضات مذکوره و محمد ما ثوره خالی عاری سید و آنه که من بر تو کان ندارم الا آنکه دشمن باشی و خلاف او پنهان میدار و گفت  
 او را اظهار میکنی و بنی سو کند که اگر آنجا برسد ترا تا دیب طبع خواهد نمود محمد بن سلیمان مضمون کلام لطافت مشهور از حدیث بخنده در آن  
 و ما عمر بن خطاب نموده گفت و آنه که بطل را ضایع و ناخیر کرده و در وسط ضعیف شایع که تو او را اینجا سستی بستند او ترا انداخت  
 و چه خوبست که آدمی خود را در او در آنجا بکار نیاید و چه شایع است که خود را آریسته نماید با آنچه زینده او نیست آنجا یکی از غلامان  
 خویش را نموده که دست عمر بن خطاب را گرفته از مجلس خارج نمود پس بطل خطاب نموده گفت مَا الْفَضِيلُ إِلَّا قَبْلُكَ وَمَا الْعَيْلُ  
 إِلَّا مِنْ عَيْتِكَ وَالْجَنُودُ مَنْ سَمَّاكَ مَجْمُوعًا أَيْ بطل من جمله که علی بن سطلاب اضل است یا ابو بکر بطل گفت اصْلَحَ اللَّهُ الْأَمْرَ  
 أَنْ عَلَيْكَ النَّبِيُّ كَالضُّوءِ مِنَ الضُّوءِ وَكَالْعَصْبِ مِنَ الذَّرَائِعِ وَأَبُو بَكْرٍ لَيْسَ مِنْهُ وَلَا يُؤَاوِئُهُ فِي قَضَائِهِ  
 الامثله و لیکن فاضل فاضله دیگر با محمد رسیده که بگو و لا و علی بخلاف آنرا با اولاد جفا من بنی بطل از خوف محله که جاسی بود  
 ساکت شد محمد گفت چرا سخن نیکو بطل گفت یواکان از اوقات تیز و سرد سودا تحقیق این امور است بگذارد که ششکار از او چیز پیشین  
 که صلاح مادر آن باشد و الحال من کرسمه محمد بن سلیمان گفت که از خوردن پانچ خیر مملو است گفت آنچه بدباب جمع نمائیم  
 محمد فرمود که خذ زکات طعام با خندان پیش او حاضر ساختند و او را امر بخوردن نمود بطل گفت اصْلَحَ اللَّهُ الْأَمْرَ مَا ظَلَمَ  
 طعام للنبي ولا المحشي یعنی در تاریکی در میان جماعت طعام خوردن نیکو نمائید اگر مراد از بی که این طعام را بیرون بر هم برکن  
 گواری خواهد شد محمد او را از آن صریح نمود آنجا بطل آن اطعمه را در کنار خود ریخت و فریاد کنان بیرون رفت این پات بزم بان راند شعر  
 إِذْ كُنْتُمْ هُوَ أَهْمُ حَقًّا بِلَا كَذِبٍ فَأَلْزَمْتُ جُنُودَكَ بِجِدَّتِكَ لَعَبًا إِثَّاكَ مِنْ أَنْ تَقُولُوا عَاقِلٌ فَظَنُّ قَنْبَلًا  
 بطول الكذب والنصب مولاك بعلم ما تطویر خلقنا بضررك ان سبوك بالكذب پس گوید که در آن بر او جمع آمدند  
 که در آن را بود و از او بود و او از ایشان که تخرجه در مسجد که در آن نزدیکی بود و در آن مسجد رسته بر پشت با هم بر آمد و این بر زبان

قَضَبَتْ بَيْنَهُمْ لِيُؤَدِّهَ بَابُ الْمُنْفِقِينَ التَّخْتُمْ ظَاهِرُهُ مِنْ قَوْلِهِ الْعَدَابُ وَحِينَ مُحَمَّدُ بْنُ سَيْمَانَ جَمَاعِي بَهْلُولِ بَابُ كَوْنِهِ شَاهِدًا  
 دَامَهُ وَأَمْرٌ مَرْدُودٌ كَمَا تَرَاهُ زَادَ وَكَرَّرَهُ وَكَفَى لَإِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ لَعَنَهُ اللَّهُ وَعَلَى بْنِ إِسْحَاقَ لَيْسَتْ كُلُّ ذِي  
 ذِي بَيْتٍ بِعِنِّي خَدَايَتِي صَاحِبُ مِرْصَاجِي لَيْسَتْ كُلُّ ذِي بَيْتٍ بِعِنِّي خَدَايَتِي وَهَلْ أَرَانَا فِي مَجْتَبِ وَهَلَايَ عَلِيِّ بْنِ إِسْحَاقَ كَرَامَتُهُ نَقْلٌ سَتَكُ جَمْعِي ظَرْفِي  
 كَعَقِيدَةُ بَهْلُولِ أَمِيرِهِ اسْتَعْدَادُ كَفَشِدُكَ وَرَجَائِرُ وَقَعُ شَدِيدٌ كَلَامِيَانُ أَبُو بَكْرٍ عَمْرِيَابَا أَمِيَانُ سَيَارِ مَتَّ دَرَنُ كَرَدَنُ بِيَانُ بِرَامَتِ رَاجِ أَمِيرِهِ  
 بَهْلُولِ وَرَبِّهِ كَفَتُ كَمَا كَرَّخُ صَوَّحُ اسْتَبَدُّ دَرَمِزَانُ صَوْرِي بُوْدَهْ آوْرَدَهْ أَنْدَكُ بَهْلُولِ بَحْلِسُ عَمِي سَمِيدَكُ نَذَكْرَهْ مَدَشِي مَكْرَدَنُ دَوْدَا  
 اَشَا زَعَايَشَهْ رَوَايَتُ كَدَمَكُ كَيْفَتَهْ لَوَاذَرَكُ لَبَلَهْ الْفَلْدِي مَا سَمَكْتُ وَنَحْمُ إِلَّا الْعَفْوُ وَالْعَافِيَةُ بِعِنِّي كَرَادَرَكُ شَبَقُ رَكْمُ  
 سَوَالُ خَوَابِكُمْ كَرَادَنُ خَدَايَتِي خَوَدُ الْأَعْفُو عَافِيَتِي بَهْلُولِ حِينِ أَنْ كَلَامُ شَيْئِكُمْ كَفَتُ لَعْنَتُكُمْ بِيَا كَرَادَنُ كَفَشِدُ أَنْ كَدَمُ هَتُ  
 الْفَقْرُ عَلِيُّ بْنُ إِسْحَاقَ بِعِنِّي ظَرْفِي مَاتِي بِرُجْزَتِ امِيرِزَا هَتُمُ مَطَالِبُ عَافِيَتُهُ بُوْدَهْ بِسُؤَالِ اُوْدُخْلِ خَوَابُ بُوْدَهْ بَانَكُ كَفَتُ بَاشَدُ وَمَا  
 سَأَلْتَهُ إِلَّا الْعَفْوُ وَالْعَافِيَةَ وَالظَّفْرُ عَلِيُّ بْنُ إِسْحَاقَ بُوْدَهْ كَاتِبُ طَائِفِ الطَّوَائِفِ بِجَابِي الْفَقْرُ عَلِيُّ بْنُ إِسْحَاقَ وَالظَّفْرُ  
 اَبَحْلُ مَكْرُوبُ هَتُ بِعِنِّي رَجُكُ جَمَلُ مَرَاظِرُ هِي وَكَانَ مَرُودُ رَوِيَتِي هَتُ بَهْلُولِ قَتِي وَرَبُّهُ بُوْدَهْ كَفَشِدُ دِيَاوَانَا عَصَبَهُ رَابِعًا كَفَتُ أَنْ  
 خَوَادَنُ سَمَارُ سِرُودُنْتُ اَكْرُوِيْدَهْ عَاقِلًا زَا شِمَارُ كَمْ هَتُ اَشَانُ مَعْدُوِي جَنْدِ مَشِي نَسْتَنَدُ دَرِ تَارِيخُ كَرِيدَهْ مَطُورُ هَتُ كَمْ رُوْزِي بَهْلُولِ تَرُودُ  
 الرَّثِبُ وَرَعْمَارُ تَرِيكُ بِدَسَاخْتَهْ بُوْدَشْتَهْ وَحِينِ بَهْلُولِ اَرَايَدُ كَفَتُ جَمِي بِرُودِ اُوْرَا شِمَارُ نَبُوِيْسُ بَهْلُولِ اَرَايَدُ فَرْمُودُ هَتُ وَبَرَا نَجَا بُوْدَشْتَهْ  
 الْاَطْلِسُ وَوَضَعْتُ الدِّينَ رَعَفْتُ الْجَبْحُ فَإِنْ كَانَ مِنْ مَالِي لَيْتَ فَهَذَا مُرْتَدٌّ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الضَّالِّينَ وَإِنْ كَانَ مِنْ مَالِي لَيْتَ  
 فَهَذَا مُرْتَدٌّ بِاللَّهِ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الضَّالِّينَ نَقْلٌ اسْتَكْمَلُ هَرُونَ الرَّشِيدُ رُوْزِي بَهْلُولِ اُوْرَادُ هِي دِيَكُ بَرَا سَجْبُ سُوْرُ شَدَهْ بَا كُوْدُ كَانُ مِيْدُ  
 مَشِي رَفْتُ وَبَرَا اُوْسْلَامُ كَرُودُ اَتَمَّاسُ سِنْدِي اَزَا اُوْمُوْدُ بَهْلُولِ كَفَتُ هَذِي هَذِي قَصُوْدُهُمْ وَهَذِي تَبُوْرُهُمْ بِعِنِّي مَشَاهِدَهْ قَصُوْرُ سَلَاطِينِ  
 وَهَرُونَ اَشَانُ سَبَكُ عَظِيْمُ اسْتَكْمَلُ هَرُونَ كَفَتُ سِنْدِي دِيَكْرِيدَهْ بَهْلُولِ كَفَتُ اَشِي هَرُونَ مَرَاكُ خَدَّ اَتِيَالِي مَالِي وَجَمَالِي دَاوَهْ بَاشَدُ اُوْبَا أَنْ جَمَالُ كَفَتُ  
 وَرُوْدُ وَبَرِيْمُ كَارِي شَيْوَهْ خُوْدُ سَاوْدُ وَبِمَالُ مَرُودُ سَتَحْتَا نَزَاوُ خَدَّ اَتِيَالِي نَامُ اُوْرَادُ دِيَاوَانُ اَبْرَارُ هَتُ سَاوْدُ هَرُونَ الرَّشِيدُ اَزَا اَشِي سَخْرُ جَسْمُ طَلْبِي  
 فَضِيَهْ كَفَتُ اَمْرُ كَرُودُ كَمْ دِيْنُ تَرَا بَهْدُ بَهْلُولِ كَفَتُ حَاشَا كَمْ هَرُودُ دِيْنُ مَعِي اُوْا شُوْدُ اُوْجُوْدُ دَرُودُ اسْتَكْمَلُ دِيْنُ مَرُودُ هَتُ اَشَانُ اَزَاوْدُ وَبَرَا  
 مَسْتَكْمَلُ هَرُونَ كَفَتُ حَاجَتِي دِيَكْرَا مَعِي اُوْجُوْدُ بَهْلُولِ كَفَتُ حَاجَتِي مَعِي اَشَانُ كَمْ نُوْمُ اَمِي وَنَمُ مَرُودُ اَبْدَانُ اَبَسُ خُوْدُ مَكْرُوبُ كَفَتُ  
 وَرُوْشُوْدُ كَلَامُ مَعِي اَشَانُ مَعِي اَشَانُ اسْتَكْمَلُ هَرُونَ كَفَتُ رُوْزِي اَزَاوُ اسْتَكْمَلُ هَرُونَ كَفَتُ رُوْزِي اَزَاوُ اسْتَكْمَلُ هَرُونَ كَفَتُ رُوْزِي اَزَاوُ  
 فَرُوْدُ كَلَامُ مَعِي اَشَانُ مَعِي اَشَانُ اسْتَكْمَلُ هَرُونَ كَفَتُ رُوْزِي اَزَاوُ اسْتَكْمَلُ هَرُونَ كَفَتُ رُوْزِي اَزَاوُ اسْتَكْمَلُ هَرُونَ كَفَتُ رُوْزِي اَزَاوُ  
 عَنَّهُمْ خَلَا اَبْتَا بُوْدَهْ بِعِنِّي مَعِي اَشَانُ مَعِي اَشَانُ اسْتَكْمَلُ هَرُونَ كَفَتُ رُوْزِي اَزَاوُ اسْتَكْمَلُ هَرُونَ كَفَتُ رُوْزِي اَزَاوُ  
 بِيَا كَرَانُ شَدَهْ دَعَايَ اَرَزَايَ اَشَانُ مَعِي اَشَانُ اسْتَكْمَلُ هَرُونَ كَفَتُ رُوْزِي اَزَاوُ اسْتَكْمَلُ هَرُونَ كَفَتُ رُوْزِي اَزَاوُ  
 وَعَدَّتْ سَبْحَانَهُ وَتَقِي بِعِنِّي مَعِي اَشَانُ مَعِي اَشَانُ اسْتَكْمَلُ هَرُونَ كَفَتُ رُوْزِي اَزَاوُ اسْتَكْمَلُ هَرُونَ كَفَتُ رُوْزِي اَزَاوُ  
 كَمْ رُوْزِي مَرَا بَرَا سَاوْدُ مَعِي اَشَانُ مَعِي اَشَانُ اسْتَكْمَلُ هَرُونَ كَفَتُ رُوْزِي اَزَاوُ اسْتَكْمَلُ هَرُونَ كَفَتُ رُوْزِي اَزَاوُ  
 بَهْلُولِ كَفَتُ اَشَانُ مَعِي اَشَانُ اسْتَكْمَلُ هَرُونَ كَفَتُ رُوْزِي اَزَاوُ اسْتَكْمَلُ هَرُونَ كَفَتُ رُوْزِي اَزَاوُ  
 كَمْ شَخْصِي اَزَاوُ اسْتَكْمَلُ هَرُونَ كَفَتُ رُوْزِي اَزَاوُ اسْتَكْمَلُ هَرُونَ كَفَتُ رُوْزِي اَزَاوُ  
 جَمِي نَكْدَا شَدَهْ هَرِيكُ مَعِي اَشَانُ مَعِي اَشَانُ اسْتَكْمَلُ هَرُونَ كَفَتُ رُوْزِي اَزَاوُ اسْتَكْمَلُ هَرُونَ كَفَتُ رُوْزِي اَزَاوُ  
 اَعْلَمُ بِالْبَصْرَةِ شَيْخُ الْعَارِفِيْنَ وَرَبِّ الْمَدِيْنَةِ ابُو بَرِيْدٍ سَطَا مَامُ اُوْطَيْفُوْرُ بِنُ عِيْسَى بِنُ اُوْمَرَ بِنُ سُرُوْشَانُ هَتُ اَزَاوُ اسْتَكْمَلُ هَرُونَ كَفَتُ رُوْزِي اَزَاوُ  
 اَشَانُ هَتُ سَيِّدُ الْمَدِيْنَةِ حَيْدَرُ بِنُ عَلِيِّ الْقَاسِمِيِّ كَفَتُ رُوْزِي اَزَاوُ اسْتَكْمَلُ هَرُونَ كَفَتُ رُوْزِي اَزَاوُ  
 اَشَانُ بُوْدُوْ فَرُوْدُ دِيْنُ اَزَاوُ اسْتَكْمَلُ هَرُونَ كَفَتُ رُوْزِي اَزَاوُ اسْتَكْمَلُ هَرُونَ كَفَتُ رُوْزِي اَزَاوُ  
 اَرَجِيْفُ الصَّادِقِ وَخَانُ سَابِقَا دَرُودُ فَرُوْدُ مَجْلِسُ مَكْرُوْدَهْ شَيْخُ شَابِ اَلدِّيْنِ اَبُو الْفَتْحِ كَحِي مَسْتُوْلُ كَمْ خَوَابُ زَاوَهْ شَيْخُ شَابِ اَلدِّيْنِ عَمْرُ سُرُوْدُ  
 بُوْدُوْ كَاتِبُ طَوَائِفِ كُوْمِيَا رَسُوْرُ اَبُو بَرِيْدٍ اَشَانُ مَعِي اَشَانُ اسْتَكْمَلُ هَرُونَ كَفَتُ رُوْزِي اَزَاوُ اسْتَكْمَلُ هَرُونَ كَفَتُ رُوْزِي اَزَاوُ  
 كَفَتُ رُوْزِي اَزَاوُ اسْتَكْمَلُ هَرُونَ كَفَتُ رُوْزِي اَزَاوُ اسْتَكْمَلُ هَرُونَ كَفَتُ رُوْزِي اَزَاوُ  
 اَلْمَسْتَرِي وَهَتَالُ اَشَانُ مَعِي اَشَانُ اسْتَكْمَلُ هَرُونَ كَفَتُ رُوْزِي اَزَاوُ اسْتَكْمَلُ هَرُونَ كَفَتُ رُوْزِي اَزَاوُ

در وقت آن

ه



کلام صاحب مہج و از آن ظاہر میشود کہ ابو زید زاد بسطامی لقب بطینور و کس بودند اکبر و صغیر و بواسطہ اشتراک ایشان لقب  
 اتفاق در اسمی بعضی از اہل اجداد چنانکہ از کلام مہج نیز شرفی شیخ ابو العتوج و امثال او کمان برده اند کہ ابو زید زاد بسطامی لقب  
 تاریخ زمان او از زمان حضرت امام علیہ السلام متاخر است کہ اجروم توہم منافات مذکور نموده اند و در توہم آن کتاب تکلفات برده فرمودند  
 و بنا بر تحقیق صاحب مہج میتواند بود کہ ابو زید کہ موافق حضرت امام و شامی را بود ابو زید اکبر باشد و آنکہ تاریخ زمان او متاخر است  
 ابو زید صغیر باشد و اللہ تعالی اعلم صاحب کتاب مقامات مذکور آورده کہ در اوایل ستم سبعاہ پادشاہ اسلام ابو جابر سلطان فرزند  
 مرید شیخ رضی الدین کہ از اولاد شیخ ابو زید بود شد و از دست او فرزند پوشید و بالتاس اونیاد قیہ زبر سرتبت محمد بن جعفر الصادق  
 نہ او و خاندانی در جوار فرار سلطان العارضین جبہ زائران و مسافران بنا فرموده و ساباطی باطاق و ایوان در پیش تربت بنام فرمودند  
 رسانید و خدمت الجایتو فرزند شیخ رضی الدین را کہ شیخ شرف الدین بود بغایت تعظیم نمودی و در فرمانہا فرمایش نوشتی و مثنی نمادند کہ  
 ارادت و اختصاص آنچنان پادشاہ شیعہ می خواہستی کہ گاہ شیخ ابو زید و اولاد او دلیل سندی شیخ است بسترہ سنیہ جعفریہ و انساب او  
 بمذہب جہاد امیرہ اشعی عشریہ شیخ الصدیق شقیق بن ابی اسمعیل السخی قدس سرہ گویند او ابو علی و علو مرتبہ او مشہور و علی حقا جامع  
 الانوار فرمودہ کہ از زمانہ امام مہم موسی القماط علیہ السلام است جامع علوم ربیعہ شرقیہ و سمارف کشفیہ ذوقیہ بودہ است سادہ جامع مہم  
 و مصاحب از اسیران است در شبہ اربع و سبعین ماہ در ولایت ماوراء النہر ستمت رخص شدہ و قبر او در قتلان است لفظی است  
 بسیار کرامات او در کتب تراجم نگاشتنہ کما و اخبار است و ایراد آن منافی سلسلہ مختصار سلطان ابی ارباب الہمیر از اسیران  
 برانہ از طبقہ اولی و انسانی ملوک فتح است سلطان سلاطین ظاہر و باطن بودہ و از خدمت حضرت امام محمد بن علی الباقیہ استفادہ و حقا  
 و مہاروت نموده و محشری در ریح الاربار آورده کہ ابو اسمعیل بن ابی اسمعیل بن اسمعیل بن اسمعیل بن اسمعیل بن اسمعیل بن اسمعیل بن اسمعیل  
 مردی زاد کہ در سایہ قصر اومانانی بیرون آورده خورد و آب پر بالآ او را شامید و بعد از آن خوابید پس از اسمعیل باو گفت کہ این دنیا چہ کینہ کاغذ  
 باستیدر کاشت ابدہ شد قاعہت بنیاد آنگاہ از قصر زیر آمدہ و طریق سیاحت پیش گرفتہ و غورہ المظاہرین سینہ محار و زخمش در شجر نمود  
 آورده کہ او مجذوب سالک و مارک دنیا بود و سلسلہ او از ولایت ناز و کار باقی است از جوار توبہ کرد و سبب آن بود کہ روزی شکار  
 بود تا غی او از داد کہ ای ابو اسمعیل ترانہ از برای سیکار آفریدہ اند و او را تبعی حاصل شد و ترانہ یا نموده دست بستہ در ذیل توبہ و انابت و کما  
 طریقت نذہ طریق کہ مخطوطہ پیش گرفت و در آنجا بخدمت امام رسید و مختصیل عیان و عیان ثور براید بعد از آن شام رفت و در آنجا در سنہ  
 احدی او امین او شد و ستمین ماہ بچار حجت بزرگ پیوست شیخ ابی معاذ الرازی روح امند روحہ یا فنی شافعی او را شیخ عارف  
 و بحر معارف و در مخطوطہ حکیم دہر خود گفته شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب نقص الفصیح گفته کہ یکی بن معاذ شبہ شیعہ مذہب است  
 و مستعد بودہ و در کتاب تذکرہ الاولیاء کہ شیخ عطار را نسبت باقمہ مسطور است کہ یکی بن معاذ لطف روزگار بود و خلقی عجیب داشت  
 و بسطی باقبض آمیختہ و بار جانی غالب کار خایمان پیش گرفته او از زبان طریقت و محبت بود و مہمتی عالی داشت و کتاب در گاہ بود و او را  
 یکی و اعط گفته می و در عمل و علم قدمی ماسخ داشت و بطایف حقایق مخصوص و مجاہدہ و مشاہدہ موصوفہ صاحب تصنیف بود و سخن نموده  
 و نفسی کیر داشت تا حدیکہ مشایخ گفته اند کہ خدای او یکی بود یکی از انبیاء یکی بن ذکریا یکی از اولیاء یکی بن معاذ اذال طریق خوف خایمان سرود  
 کہ جمہ صدیقان خوف او از طبع خود نمید شد و یکی بن معاذ طریق رجاء خایمان سرود کہ دست بجزد عیان رجاء در خاک مالہ و در مذکرہ بن  
 حراق بنجد کلہ از یکی بن معاذ و طریق خوف منقول است علی کالسر البی قلب من اللغوئی حرات و ذنوب بیعہ الخضر  
 الکرامیہ قطع فی الکواعیب لا تراب ہنہا انت منکر ان یغیر شراب و در کتاب فہمات مسطور است کہ او از طبقہ اولی  
 کتہ او ابو ذکریا است لقب او و اعط یوسف بن حمیس الرازی گفت بعدد بیت شریبم دیدار شایخ و علی بحکم مذموم کہ قادر  
 باشد بر سخن از یکی بن معاذ را زنی دوی گفته انکسار العاصین ابا بنی من صلوٰۃ الطیعیین دوی گفته کہ حقیقت محبت است  
 بیفراید و بیخا خا کہ قال اهل الشایخ خرج یحیی بن سعید الی بلخ و اقام بها مدت ثم رجع الی نیشابور  
 مناقب ہاستہ ثمان و خمین و ما بین ابوسری منصور بن عمار بن سخی قدس سرہ در تاریخ گردیدہ مسطور است کہ او را  
 او اہل حال بردہ کاقد پارہ یافت بر آنجا نوشتہ بسند از محمد بن زینم جامی نیافت کہ از ابنہ بخور و برکت آن در پای علم بر او کشود شد و کتاب  
 شیخ عبد الجلیل رازی مسطور است کہ منصور بن جہد فرزند شیخ بود و در حکایت آمدہ است کہ ہما شنب کہ منصور بن جہد آنجا کہ سرودند یکی از مریدین

مجلس  
 تاریخ  
 ابن کثیر

اور انجواب دید که در تصور جنات طواف میکرد بازیت تمام برسد که ای منصور حضور و حور نور بچو باقی قال بصلوة اللیل  
 علی بن ابیطالب و در کتاب نفحات مسطور است که او از طبعه اولی است کینه او ابو اسیری است از اهل مرده بوده و گفته اند از اهل ماوراء  
 و گفته اند از اهل یوشنگ و بصرد بوده و وی از حکمای مشایخ است و سخنان نیکو دارد پس از مرگ ویراد خواب دید که گفت حال تو چیست گفت  
 مرا نبویستند و در آسمان منعم نمیشدند و گفت برو و آنچه از من در آنچه میگفتی اینجا بمن میگوی و باد آستان فرشتگان من میگوی قتی بزانی  
 برست او تو بکرده بود و تو شکست و از راه برگشت گفت تو شکستن ترسید چه سبب ندانم جز آنکه همراه اندک دیدی طول شدی و حشت یافتی  
 برگشتی مالک بن دینار رحمة الله یا فنی شافعی گفته که مالک سیدی کبیر و یمنی شهر صاحب ایمان شوق و ورع و قوی و منقح جلیت  
 علیه و صفای نیت داشت چهل سال در بصره اقامت کرد و از زهد و ورع یکدانه رطب و خرما می بخورد و در وجه معیشت او اجرت نوشتن صحف  
 بود و کتاب شیخ عبد جلیل مذکور است که او از شیعیان خالص الاعتقاد بوده و ملا عبد الرحمن حاجی اینجاء او را در کتاب نفحات ذکر نموده با آنکه صاحب  
 کتاب تذکره الاولیاء بعد از سه کس او را نام برده عا و را از کحل اولیا شمرده و گفته که او صاحب حسن کعبه و از بزرگان خطایفه است و ولادت  
 او در حال عبودیت پدر بود اگر چه بنده زاده بود اما او را کرامات مشهور و ریاضات مذکور است و بعضی گویند دینار نام پدرش بود و بعضی گویند  
 مالک و قتی در کشتی بود چون بمیان دریا رسیدند مغز کشتی از او طلب کردند گفت منم چند اشک بر زنده که بیوشش شد چون بوش آب  
 دیگر بار طلبیدند گفت ندانم باز زدند و کفشد پای ترا میگیریم و بدریا میاندازیم بمیان دریا میاندازد و هر یکی دیناری در دست مالک است  
 کرد و از یکی دیناری گرفت و بایشان داد چون ایشان چنان دیدند پای وی افتادند او پای از کشتی بیرون نهاد و بر آب رفت و نماند بر شد  
 بدین سبب او مالک دینار آمد باقی حالات و مقالات مالک در کتاب مذکور مسطور است که خواست با نجار جمع نمایند وفات مالک دینار خوب  
 تحقیق صاحب تاریخ کزیده در سنه ثلثین و ماه در عهد مردان حمار بود طایف و شمس میانی علیه الرحمة از شاه سیر و لیاست و شیخ اجل عبد جلیل  
 رازی او را در سلک صوفیه شیعیه نام برده و گفته اند نام او در کتاب نفحات مذکور است و در تاریخ یا فنی مسطور است که طلاس بن کبان الهمانی آخر  
 سادات اعلام است در علم و عمل از ابن عباس جمعی را خوانده نموده و او فقهی علی القدر شرح استدر بود عمر و بن دینار گفته که هرگز کسی مانند طلاس  
 ندیده ام و چون عمر عبد العزیز از خلیفه ساخته با نوشتن آن در کتابان بکون عملت خیر کلمه قال استعمل اهل الخیر  
 چون نوشته بمرسد گفت همین معجزه مرا است و در شای کز اردن حج در کله پیش اندوز تر و بیک روز وفات یافت و بشام بن عبد  
 که خلیفه آنوقت بود و حقه چو کردن بکلمه آمده بود بر او نماز گذارد پس است که بواسطه کثرت مردم که بر او جمع شده بودند بیرون بردن جنازه  
 او میسر نشد تا آنکه امیر کلمه جمعی کثیر از طلائع خود را مقرر نمود که مردم را از جمعیکردن در ساختن جنازه او بیرون بر روند و جمعی کثیر از سادات شرفا  
 بشایع جنازه او میزنند و عبد الله بن حسن بن عیسی بن علی بن ابیطالب سر جنازه او را برکت خود نموده بودند بواسطه هجوم مردم طلاس  
 از سر او افتاده و رد او از عتبار پاره شده بود وفات طلاس در ذی الحجه سنه خمس و ماه بوده اشیح العارف معروف الفکری رحمه الله  
 علیه کتبت او را محفوظ است و نام پدر وی میزوزه و بعضی گفته اند ابن علی الفکری در بیان حضرت امام همام علی بن موسی الرضا بوده و استغفار علوم  
 ظاهری و باطنی از آنحضرت نموده با حاجت عام معروف مشهور است و در مقدمه تشریح بواسطه بر آمدن حاجات جمهور تریاق مجرب است  
 با سستی سطلی که تلبه او بود میگویند که چون ترا بدگاه الهی حاجتی باشد بمن بگویند و در کتاب تلبه مولانا قطب الدین انصاری شیرازی مسطور است که  
 کسی بود اع معروف کز شیخ آمد که بسفری میرفت معروف با وی گفت که هر گاه حاجتی داشته باشی بگفت معروف کز شیخ آزا از خدا تعالی بخوا  
 که مستجاب شود آنکس تعجب کرد که چگونه معروف تر که نفر خود میکند معروف گفت این برای آن میگویم که سالها این سر بر آستانه علی بن موسی  
 الرضا تمام نموده ام و ایضا بر آستانه جمهور معروف مشهور است که روزی تا جری بردگاه حضرت امام همام آمده است عادت داشت که آنحضرت  
 در حق او دعای فریاد کند بیکت آن در سفر دریا از غرقه شدن دریا ایمن باشد اتفاقاً آنحضرت بعبادت مشغول بود و ملاجرم معروف صورت  
 مشغولی آنحضرت را با شخص گفت و دوت قلم گرفته بر رفته چند کلمه نوشته با شخص دادند و گفته اند اگر امواج دریا تسلط آورد آید آنچه درین رفته نوشته ام بر  
 بخوان که ساکن گردد و سلامت با صلح ایمی رسد آن شخص رفته را گرفته روان شد چون در شای سفر دریا آثار طوفان ظاهر شد آن رفیق  
 بیرون آورد و خیال میکرد که در آنجا دعای ما ثور از حضرت امام خواهد بود دید که در آنجا این مضمون نوشته شده که ایدر یا بحق معروف کز شیخ  
 علی بن موسی الرضا است که از جوشن غرورش بایست آن شخص از غایت اعراض و اضطراب رفته را بدید انداخت و بجزر و مول آن رفیق  
 جوشن غرورش آن بفرقه و آن شخص را بر رفیقان بدستند و دستند که حق معرفت همین شرف در ابی حضرت امام همام

کتاب نفحات

آنقدر بوده که حق سبحانه و تعالی بیکت او در بار از اضطراب باز دارد و از آثر آن تا الحال معمول جمیع مسافران تجار بهت که آثار  
 موجب و طوفان ظاهر شود و او را بحق معروف که شیخ معتد به صفت در بابی امام سوکنه میدهند که از اضطراب باز نشیند و تجربه نموده اند که  
 میانه شیخ عقیق الدین کازرنی در یکی از تصانیف خود آورده که سری سقلی گفته که معروف که شیخ این خواب دیدم در تحت عرض در حال  
 که حضرت حق سبحانه و تعالی از ملائکه پرسید که این کسیت گفته است اقلیم یارب گفت این معروف که شیخ بهت است محبت تا جاسا  
 قنجات این واقعه را شیخ علی موفق منسوب ساخته و مستندی را که در آن واقع است با حمد جنبل مناسبت ساخته و جهت دفع صحت تعصب بشرحانی را که  
 یکی از صوفیه شیعه است باو شرکت ساخته و در کتاب سلسله خود بیان این واقعه را صدر باین نظم مینویسد شعری که در آن است درین وقت  
 در خواب سوی خلد برین صاحب کتاب تذکره الاولیاء در شان شیخ معروف که شیخ علیه الرحمه آورده که شیعه بر امام رضا علیه السلام و در خواب  
 معروف شکسته شده بسیار کرد سری سقلی گفته مرا و صیتی کن گفته پیش از آنکه بمیرم برین من بصدقه خواهی که از دنیا بر نه بیرون  
 روم خپا که بیرون آمدم انتی مولف گوید اگر شیعیان چنانکه زعم فاسدستیان است مرود و بد مذموب میوند چرا حضرت امام آستان را  
 تکلیف میداد و وقع مینهاد که بردگاه ملائکه بنا بود با غیرت به زحام و غلغله نمایند که از جرم ایشان بلوی معروف که در بیان حضرت بود شکسته شود  
 اما ندای این عبارات و صدای این شایعات در گوش و دل متعلقان ذوی اللذات و مستغنیان مخوم الالباب در رنگ صریح و طینون بیا  
 بود چه بودی که در حدیث بطبع مشهور است یا ایها الحسن ان الله تعالی اخذ حجتک هللی البشیر و الکفر و المذنب  
 اجاب حجتک عذب طایف ناله میخیزد که طایفه مخالف داعی حجت شاه ولایت پناه را اجابت نموده اند و در زل زل نجیاست  
 ذات و مرامت صفات مخصوص بوده اند و ظاهر است که باخاست فاتی و حاست اصلی سعی و صلاح و تکمیل از آن قبل باشد که شیخ بود که بقا  
 بدرجه عمل و باقوت رساند با بصیرت آینه بر تبه ذوب و قنقه آمد و ایخالی مجال است جوهر جام جم از کان جهان که است تو قنار گل  
 کوزه کران میدارک وفات معروف در شاد صدی و شین و یاقین بود و در نه اربع و شین نیز گفته اند و قبر منور او در بغداد است شیخ کمال  
 سری بن المفضل السقلی قدس الله سره کنیت او ابو بحسین است خال جنید و استادا و او سایر صوفیه بغداد است و شاگرد معروف که شیخ است اصرافیه  
 اولی است و آنجا که از طبقه ثانیه اند که نسبت بوی درست کنند و در او اهل حال در بار زنده است و سقوط فرشی میگردند بنا بر این در سقلی گفته اند  
 جامع الاوقاف معتقد بوده و تصریح بصحت عقیده او نموده از لطایف است که جمیع آنرا انجامان بیاد است او زنده و چندان نشسته که سری از نه  
 و طول شد بعد از آن از او استعدای عاگرد سری است برداشت گفت اللهم غلغله کیف تنوذه لرضی و بروایتی دیگر آنست که از او طلب  
 نصیحتی نموند او گفت نصیحت شما میگویم که چون بر سر سیار روید زود بر خیزید اگر چه است جهادت نداء وین است ولی عذاب کسان است  
 از مسلمانانی سبک کبوری عالی و سوره بر خوان بر بغایت از سرش که بخانه و از این باب است که صاحب کتاب کتاب بیع ابار  
 آورده که او چندی کوفی روزی نزد عیسی که از صفای مان بود رفت و مدتی درینشت آفر چون آثار نقل و طلال در صفی و حصار عیسی یافت  
 ما او گفت ظاهر بر تو کران شدم عیسی گفت تو بر من کرانی در وقتی که در منزل خودی پس حال چون باشد که ای که در منزل من باشی و از این  
 لغزت بیست بار که عیسی با او حقیقه نموده مخوم میشود که او را از نعت ایمان نهی شده سعد یا آه بگر نور تو چیزی نیست آتشی است که در  
 از سر آن بیاید ارتحال سری از این سراسر شد سری عالم فراغت گسری با باد استیم شهر رمضان المبارک سنه ثلث و عیسوی پنجاه و نهم  
 افتاد قبر منور او در بغداد است و در دار المؤمنین شو شرقراری است که مردم آنجا میگویند که این مزار سری است و ظاهر این سخن سر سرت  
 و اعتبار ندارد شیخ الحاضر و ابان بن سید بغداد از طبقه ثانیه است کنیت او ابو القاسم است اصل او از ناصبه و خواهرزاده سقلی است  
 مولد و نشا او بغداد بوده از جمله سادات و اکابر بنی طایفه است و جمیع بوی منت کنند و در کسیتی معتقد او اهل حق را شجره نیست لیکن با شجره  
 یقه فقیه کاوی مذموب او ثور و کاوی مذموب ثوری و کاوی مذموب که ساله و دیگر از نعت باره ظاهر منیر بود صاحب طایفه لانا و جیه نام او  
 برده و او را از صوفیه حقه و فرق با حقیقه شمرده قاضی حیرتین برود شرح دیوان حضرت امیر المؤمنین آورده که شیخ حقیقه منیر باید که تو تصریح بخانی  
 عن الحروب لنفیل الینامن العیلم یا یومر لذل القلوب شیخ ابو القاسم رحمة الله علیه در تفسیر فیما افاق قال سبحانه  
 الیک وانا اول المؤمنین که در سوره اعراف مذکور است آورده که جنید را پرسیدند که چگونه گفت موسی من اول مؤمنانم و پیش از او مؤمنان  
 بودند گفت مرادش آن بود که چون اقل کسی که سوال عویث کرد من بودم و پیش از من کسی نکرده اقل کسی که ایمان آورد بعد از سوال علی  
 با که خدا تعالی را توانمندی منم انتی مظهر است که نسی عویث منافی رسی اهل سنت است باقی ماند که حکم او بنویسند و نسی شیخ باشد لکن

قال بنی هاشم بن علی بن ابی طالب  
 در خواب دیدم در تحت عرض در حال  
 که حضرت حق سبحانه و تعالی از ملائکه پرسید که این کسیت گفته است اقلیم یارب گفت این معروف که شیخ بهت است محبت تا جاسا  
 قنجات این واقعه را شیخ علی موفق منسوب ساخته و مستندی را که در آن واقع است با حمد جنبل مناسبت ساخته و جهت دفع صحت تعصب بشرحانی را که  
 یکی از صوفیه شیعه است باو شرکت ساخته و در کتاب سلسله خود بیان این واقعه را صدر باین نظم مینویسد شعری که در آن است درین وقت  
 در خواب سوی خلد برین صاحب کتاب تذکره الاولیاء در شان شیخ معروف که شیخ علیه الرحمه آورده که شیعه بر امام رضا علیه السلام و در خواب  
 معروف شکسته شده بسیار کرد سری سقلی گفته مرا و صیتی کن گفته پیش از آنکه بمیرم برین من بصدقه خواهی که از دنیا بر نه بیرون  
 روم خپا که بیرون آمدم انتی مولف گوید اگر شیعیان چنانکه زعم فاسدستیان است مرود و بد مذموب میوند چرا حضرت امام آستان را  
 تکلیف میداد و وقع مینهاد که بردگاه ملائکه بنا بود با غیرت به زحام و غلغله نمایند که از جرم ایشان بلوی معروف که در بیان حضرت بود شکسته شود  
 اما ندای این عبارات و صدای این شایعات در گوش و دل متعلقان ذوی اللذات و مستغنیان مخوم الالباب در رنگ صریح و طینون بیا  
 بود چه بودی که در حدیث بطبع مشهور است یا ایها الحسن ان الله تعالی اخذ حجتک هللی البشیر و الکفر و المذنب  
 اجاب حجتک عذب طایف ناله میخیزد که طایفه مخالف داعی حجت شاه ولایت پناه را اجابت نموده اند و در زل زل نجیاست  
 ذات و مرامت صفات مخصوص بوده اند و ظاهر است که باخاست فاتی و حاست اصلی سعی و صلاح و تکمیل از آن قبل باشد که شیخ بود که بقا  
 بدرجه عمل و باقوت رساند با بصیرت آینه بر تبه ذوب و قنقه آمد و ایخالی مجال است جوهر جام جم از کان جهان که است تو قنار گل  
 کوزه کران میدارک وفات معروف در شاد صدی و شین و یاقین بود و در نه اربع و شین نیز گفته اند و قبر منور او در بغداد است شیخ کمال  
 سری بن المفضل السقلی قدس الله سره کنیت او ابو بحسین است خال جنید و استادا و او سایر صوفیه بغداد است و شاگرد معروف که شیخ است اصرافیه  
 اولی است و آنجا که از طبقه ثانیه اند که نسبت بوی درست کنند و در او اهل حال در بار زنده است و سقوط فرشی میگردند بنا بر این در سقلی گفته اند  
 جامع الاوقاف معتقد بوده و تصریح بصحت عقیده او نموده از لطایف است که جمیع آنرا انجامان بیاد است او زنده و چندان نشسته که سری از نه  
 و طول شد بعد از آن از او استعدای عاگرد سری است برداشت گفت اللهم غلغله کیف تنوذه لرضی و بروایتی دیگر آنست که از او طلب  
 نصیحتی نموند او گفت نصیحت شما میگویم که چون بر سر سیار روید زود بر خیزید اگر چه است جهادت نداء وین است ولی عذاب کسان است  
 از مسلمانانی سبک کبوری عالی و سوره بر خوان بر بغایت از سرش که بخانه و از این باب است که صاحب کتاب کتاب بیع ابار  
 آورده که او چندی کوفی روزی نزد عیسی که از صفای مان بود رفت و مدتی درینشت آفر چون آثار نقل و طلال در صفی و حصار عیسی یافت  
 ما او گفت ظاهر بر تو کران شدم عیسی گفت تو بر من کرانی در وقتی که در منزل خودی پس حال چون باشد که ای که در منزل من باشی و از این  
 لغزت بیست بار که عیسی با او حقیقه نموده مخوم میشود که او را از نعت ایمان نهی شده سعد یا آه بگر نور تو چیزی نیست آتشی است که در  
 از سر آن بیاید ارتحال سری از این سراسر شد سری عالم فراغت گسری با باد استیم شهر رمضان المبارک سنه ثلث و عیسوی پنجاه و نهم  
 افتاد قبر منور او در بغداد است و در دار المؤمنین شو شرقراری است که مردم آنجا میگویند که این مزار سری است و ظاهر این سخن سر سرت  
 و اعتبار ندارد شیخ الحاضر و ابان بن سید بغداد از طبقه ثانیه است کنیت او ابو القاسم است اصل او از ناصبه و خواهرزاده سقلی است  
 مولد و نشا او بغداد بوده از جمله سادات و اکابر بنی طایفه است و جمیع بوی منت کنند و در کسیتی معتقد او اهل حق را شجره نیست لیکن با شجره  
 یقه فقیه کاوی مذموب او ثور و کاوی مذموب ثوری و کاوی مذموب که ساله و دیگر از نعت باره ظاهر منیر بود صاحب طایفه لانا و جیه نام او  
 برده و او را از صوفیه حقه و فرق با حقیقه شمرده قاضی حیرتین برود شرح دیوان حضرت امیر المؤمنین آورده که شیخ حقیقه منیر باید که تو تصریح بخانی  
 عن الحروب لنفیل الینامن العیلم یا یومر لذل القلوب شیخ ابو القاسم رحمة الله علیه در تفسیر فیما افاق قال سبحانه  
 الیک وانا اول المؤمنین که در سوره اعراف مذکور است آورده که جنید را پرسیدند که چگونه گفت موسی من اول مؤمنانم و پیش از او مؤمنان  
 بودند گفت مرادش آن بود که چون اقل کسی که سوال عویث کرد من بودم و پیش از من کسی نکرده اقل کسی که ایمان آورد بعد از سوال علی  
 با که خدا تعالی را توانمندی منم انتی مظهر است که نسی عویث منافی رسی اهل سنت است باقی ماند که حکم او بنویسند و نسی شیخ باشد لکن

طایفه لانا و جیه نام او  
 برده و او را از صوفیه حقه و فرق با حقیقه شمرده قاضی حیرتین برود شرح دیوان حضرت امیر المؤمنین آورده که شیخ حقیقه منیر باید که تو تصریح بخانی  
 عن الحروب لنفیل الینامن العیلم یا یومر لذل القلوب شیخ ابو القاسم رحمة الله علیه در تفسیر فیما افاق قال سبحانه  
 الیک وانا اول المؤمنین که در سوره اعراف مذکور است آورده که جنید را پرسیدند که چگونه گفت موسی من اول مؤمنانم و پیش از او مؤمنان  
 بودند گفت مرادش آن بود که چون اقل کسی که سوال عویث کرد من بودم و پیش از من کسی نکرده اقل کسی که ایمان آورد بعد از سوال علی  
 با که خدا تعالی را توانمندی منم انتی مظهر است که نسی عویث منافی رسی اهل سنت است باقی ماند که حکم او بنویسند و نسی شیخ باشد لکن



بفضل فافهم مخفی نماید که در کلام بسیار از صوفیه واقع است که خدا تعالی در پیروانند و مراد ایشان بصره حضرت زهرا علیها السلام است  
 خدا تعالی را بعین نقیص و اعیان توان دیدن بعین حسین و اعیان فاخته بود و فی تاریخ الیاضی اذ مات سنة ثمان و تسعین و ما بین  
 و قبل سنة تسع و تسعین و آنکه علم مستقیم هر چند سابق شرح بلایه تقیته در زمان اموی و عباسیه بوجهی صحیح ذکر شده لیکن مناسب  
 دید که در این مقام بوجهی دیگر توضیح بیان شدت آن کرد زیرا که بسیار باشد که جمعی از اصحاب با که در دایه تقیته و سخن ساخته اند خصوصاً کبیره  
 در زمان سلاطین صفوی و موسویه انار آمده برانهم مجلیه نشود و نمایا شده اند از روی کتب بعدا گویند که جنید و همثال اداکار بودند و مردم بسیار  
 اظهار ارادت با ایشان نمیزد پس آنکه غیرت سید مذکور تقیته میوزیدند و با بجه کفایت شدت تقیته و محنت بلایه شیعه علیه را در آن  
 فراغه اموی و بوجهی سابق نوشته اند شمه از آن در احوال ابن عباس و مجلس سیم مذکور شد تصور و عقل نموده باشد با آنکه العباد با تبه اولاد  
 شام و ماوراء النهر و کابل گسند و نهند رسیده باشد و مردم آیدار که اسلاف آنها در زمان نبویه مسلمان شده و سنت غیر سنی نصب  
 عداوت در تنه ظاهر و بنویسد راز شجره امویه تعلیم گرفته اند و جهت اخلاف خود بیرون گذاشته تا ایشان نبرد و در عظمت حاکمیت  
 و در آن لاسفل تقلید اسلاف نامده اند طلاقات کرده باشد که این استبعاد نخواهد کرد و جناب شیخ رضی الدین علی لایلا رحمة الله علیه که از کجا  
 صوفی فقه است و نشان الله تعالی احوال و بعد ازین بیگوار خواهد شد و صدر کتاب موسوم حیان صراط المستقیم الی الرحمن الرحیم که تا لفظ  
 در زمان استیلا کفار تار نموده آورده که چون فتنه دستسازا گذران که خدا نشان سلطانی معذی کند با بنای کسبید که بنا در حیا  
 خراسان کسی مذوق آن کسیانکه از طریق فتنه شده بکسی همانند خادم درویشان و دعا گوئی مسلمانان علی لایلا رحمة الله علیه که این کتاب است  
 و شمه از طریقیت باز نمودن تا در این دیار بکلی این طریق را مندرس کرد و اگر چه درین قرأت و پراگندگی بود و هر کجا نفوذ برآمدی که کافران  
 و مسلمانان که مانده بودند چون آهوا از این کوه بان کوه میدویدند چون در باه از این سو بخ بجان سوخ میخیزیدند انتهی موافقت گوید که  
 همین قیاس باید کرد که فارسی فرقه امامیه را در زمان تقیته نسبت باهل سنت و جماعت بلکه بدتر از آنکه بوجهی که در مقدمه کتاب گذشت  
 این جماعت با کفار در واقعیت شانند و از آمیزش ایشان عار ندارند هر چند با خدا تعالی در مقام شرک و بیهمی و در صد و نگارند و امامان  
 بیچاره بخانه محبت حضرت امیر و تفصیل او بر دیگر صحابه غایت مصد با اظهار برات از ایشان بیگانه و بائی که در احوال و اعمال  
 در کتب کلامی است تحریر و تقریر یافته تا کشتن سوختن هر چه بود و آنکه بعضی در ایام شته اذ تقیته شیوه تقیته نوزیدند و بدین  
 رسیده اند و عزت دین را در آن دیده اند چنانکه در قلم بر عمارت کور است بنا بر تقیته است که از حضرت رسالت پناه هم در آنجا  
 واقع شده و جمعی که التزم تقیته کنند مانند سید اصل از حضرت امیر و متکینان از تقیته است که با غیبه خود در شکریه بیان  
 خواه چین و بدل با قتل بیگانه فرزندان با ملاحظه ترتیب بعضی از فواید تقیته بینی بوجود خود یا عدم غلبه محبت و اضداد آمارتیر در التزم تقیته  
 و ترک آن بدخلی باشد یا نه و باجمعه اعتقاد و موافقت است که حاصل التزم تقیته و ترک آن در مقام مولات اهل بیت علیهم السلام است  
 مطلق عشق و محبت و اظهار آن میشود و این خود ظاهر است که سلطان عشق گاه مقتضی کتمان است از اخبار است و در آنحال میکوید سخن  
**ابکم لک الغربان کانت متنازلکم من جانی الشر فی خوف التبیل والتئال اقول بالجحد خال جین اذ کره**  
**خوف التبی و بالجحد خال خال چنان کسی است بر چشم و دم حکم دیدارش که میزد و نظر از دید او دل مجتسم و کجا**  
**مقتضی عذار کشف است و در آنوقت میگوید افاقا سیفی خرا و قتل لیه لیه الخمر ولا الشیعی تتر اذا اکفن الجحد**  
**و یح یایم من اهوی و یحقی مکنه فلا خیر فی الذلایه غیر ذلها استر و دست بدان سوخت جانم با کسی دارم بنان و کجا**  
**و بدل کاین عشق تبتی میگوید شیخ المولی الولی استبلی قدس سره از آن طبقه را به و فایده جنید و حسین بن منصور است**  
**نام او جعفر بن ویر است و بر قبر او در بغداد و جعفر بن فایده که نیت او زبان نمائیم و از آنجمله اول اندانی صدایم در کتاب است**  
**مسطور است که شبلی نسبت اوست فخره است و شمه که آنرا شبلی میگویند خال او امیر الاغلاء الکندی بود و آخر ده مجلس شرح فی الجلال**  
**شد و پدید آمد مقدم حجاب موفقی عباسی بود و از جانب او حاکم ماوند بود و بعضی گفته اند مولد او سامره است و در بغداد نشو و نمایا**  
**و در کتاب کامل سبله مسطور است که اجدسی بود از رؤسای لایت ماوند و در کمال بود ملک از ندان او در رسالت نزد خلیفه وقت**  
**و چون بغداد رسید بر تو بدایت از مشاهیر مقدمه آید بر فضایی اعتقاد و واقف تو میکرد و ندانیا افاض نمود و آنچه در مجلس اول از کلام**  
**تثبیت کردی شبلی علویه را در روز غدیر و که بر داری او در بعضی از مقدمات تقریر است که است حضرت امیر بر تقریر و تقریر است**

در کتب کلامی است تحریر و تقریر یافته تا کشتن سوختن هر چه بود و آنکه بعضی در ایام شته اذ تقیته شیوه تقیته نوزیدند و بدین رسیده اند و عزت دین را در آن دیده اند چنانکه در قلم بر عمارت کور است بنا بر تقیته است که از حضرت رسالت پناه هم در آنجا واقع شده و جمعی که التزم تقیته کنند مانند سید اصل از حضرت امیر و متکینان از تقیته است که با غیبه خود در شکریه بیان خواه چین و بدل با قتل بیگانه فرزندان با ملاحظه ترتیب بعضی از فواید تقیته بینی بوجود خود یا عدم غلبه محبت و اضداد آمارتیر در التزم تقیته و ترک آن بدخلی باشد یا نه و باجمعه اعتقاد و موافقت است که حاصل التزم تقیته و ترک آن در مقام مولات اهل بیت علیهم السلام است مطلق عشق و محبت و اظهار آن میشود و این خود ظاهر است که سلطان عشق گاه مقتضی کتمان است از اخبار است و در آنحال میکوید سخن ابکم لک الغربان کانت متنازلکم من جانی الشر فی خوف التبیل والتئال اقول بالجحد خال جین اذ کره خوف التبی و بالجحد خال چنان کسی است بر چشم و دم حکم دیدارش که میزد و نظر از دید او دل مجتسم و کجا مقتضی عذار کشف است و در آنوقت میگوید افاقا سیفی خرا و قتل لیه لیه الخمر ولا الشیعی تتر اذا اکفن الجحد و یح یایم من اهوی و یحقی مکنه فلا خیر فی الذلایه غیر ذلها استر و دست بدان سوخت جانم با کسی دارم بنان و کجا و بدل کاین عشق تبتی میگوید شیخ المولی الولی استبلی قدس سره از آن طبقه را به و فایده جنید و حسین بن منصور است نام او جعفر بن ویر است و بر قبر او در بغداد و جعفر بن فایده که نیت او زبان نمائیم و از آنجمله اول اندانی صدایم در کتاب است مسطور است که شبلی نسبت اوست فخره است و شمه که آنرا شبلی میگویند خال او امیر الاغلاء الکندی بود و آخر ده مجلس شرح فی الجلال شد و پدید آمد مقدم حجاب موفقی عباسی بود و از جانب او حاکم ماوند بود و بعضی گفته اند مولد او سامره است و در بغداد نشو و نمایا و در کتاب کامل سبله مسطور است که اجدسی بود از رؤسای لایت ماوند و در کمال بود ملک از ندان او در رسالت نزد خلیفه وقت و چون بغداد رسید بر تو بدایت از مشاهیر مقدمه آید بر فضایی اعتقاد و واقف تو میکرد و ندانیا افاض نمود و آنچه در مجلس اول از کلام تثبیت کردی شبلی علویه را در روز غدیر و که بر داری او در بعضی از مقدمات تقریر است که است حضرت امیر بر تقریر و تقریر است

اشکالی

عقیده و صفای ضمیر او دلیل بر نظیر و بیانی دلپذیر است بآنجا که جمیع شایسته‌ها و نبی مشا در وقت سال عمر باقیه و در سنه اربع و پنجاه  
بروخته در میان شایسته شیخ القارف التوارق قدس سره سوار ساعد کرامت و سوار مضار سهامت بوده است  
از طبعه ثابته و قلیده معروف کفری است و مولد و متولد در سنه اربع و پنجاه و در دارالمؤمنین شوش است اگر چه سخنان شنیده او را با سخنان کلمه‌ها  
از میان انداخته و صغر خود او را آن شناسانند اما زبان حال آن بزرگوار و مجربین این نظم شاهوار تر تمام است شعر آنکه گوی شنانی است  
واند که متاع کجایست قال خونی المناجیح الیه لست علی الفخرف و محض بدعتی و اوردند و در آن کتاب آن کتاب  
الاولی و اعیان العلماء تحقیقا مریدا این اهل قسطنطنیه و از انجیل نام دعوات صاحب تذکره و صاحب فحاشات چنان ستایند  
که سوار نام در پیش شیخ باشد و آنچه مشهور بر سینه اهل شوش است که سوار بروزن خداداد دعوات از سب شیخ یا پدر اوست و سوار  
محقق است بر این باشد و میگویند که ایشان با حضرت شتغال مجوده اند و الله اعلم بحقایق الاحوال شیخ المتالذاتری سمن  
جبلنده شوشری قدس سره از طبعه ثابته است کینه او ابو محمد است اگر کبری بتقوم و فضیله ای بی پایه است چنانکه سطر از جلوه مقام  
در شامی که احوال شیخ ابو زید سبانی سبق ذکر باقیه قلیه خال خود شیخ محمد سوار بود و از اقران بنید بوده و باذو او ن مصری طریقی است  
پیچیده عمر او هشتاد و سال بوده و پیش از جنید در محرم سنه ثلث و ثمانین ماینین در بصره آسوده بسنور خانه‌های سهل و فراوان او که در سیگاه  
مقر از اهل شوش است بحال خود است کوششهای مجله مردم انداز زیارت و عبادت بسیارت مجوده اند و آنچه از او متوال است گفت  
سه ساله بود که شب زنده میداشتم و در نماز کردن خال خود محمد سوار میکردیم مرا میبخت ایسهل بر و جواب کن که دل من مشغول میداد  
روزی از اول تا سیم نهم که مرا خبری تعلیم کند که از کتاب معاصی امین بانم فرمودند که با این فرمودست نمای که الله تعالی الله تا طریقه شایسته  
که هرگاه استخر معانی این الفاظ باشی حیره تعالی خود بنا بر محبت تراشی و از آثار کرامت و استجابت دعای او است که در ایام  
او عمر و لیث بجا شد بهر چه که از جانب او عاجز بود و گفتند که این کار کسب است که مستی باله عوه باشد که مکرر دعای او و شفای حال  
شود و گفته سهل بر جبلنده شوشری مستجاب الدعوه است اور طلب کردند و حال بگفته سهل گفت که دعای حق کسی مستجاب  
که توبه کند و بخدای تعالی بازگردد و تراور زندان ظلومان در بندند ایشان را باید کرد و توبه باید نمود و هر لیث گفت از نظر ما زانو  
کردند و خود توبه نمود سهل گفت خدا یا خدا کند دل مصیبت او را نمودی عجز طاعت بر نگی و چنانکه پیشش با باسن نابت پوشانی  
ظاهرش لباس عافیت در پوشان چون مناجات تمام شد عمر و بن لیث در حال صحت یافت و مال بسیار بر و عرضه کرده و هیچ قبول نکرد  
و بیرون آمد مردی گفت اگر چیزی از آن قبول نمیروی آید و بدو قرضی کرده ام میدادیم بودی شیخ فرمود ترا زیاده بنکر مردی نگاه کرد و هر چه  
نزد شده بود گفت هر که با خدایتالی چنین حالی باشد از مخلوق چرا چیزی قبول کند اگر چه سهل در احوال صاحبکمال بوده اما بغایت کم سخن  
و ظاهر امر او صاحب فحاشات از آنکه گفته در سخن صنیف است همین خواهد بود که ما کشیم و از جمله سخنان او که شیخ نورالدین علی بن عراق  
در تذکره خود آورده چند متاله است باب فضیلت سلطان که نزد ماعلم معلوم میشود که مراد از آن سلطان جمله اهل البیت تا امام محمد  
صاحب الزمان علیه السلام است از آنکه قول او السلطان هو القطب لولا القطب فالدات لرحی فاق تقوا الله فانکم  
فان به قوام الدین و ظاهر است که قطب زمان آنحضرت نه مقتدیان بنی القاسم و سایر معاصرین او از حکام جور و ظالمان  
دور از خود و شیخ محیی الدین عربی و خیر و از انکار بصوفیه تصریح کرده اند بلکه مهدی موعود قطب ریاست و بهمانا عبارت مذکور مقتبس  
از کلام بلاغت فتمام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که در خطبه شریفه فرموده و الله لقد فقصنا فلان و انه لیعلم ان محلی  
منها محل القطب من الریح و از جمله قول او نیست که من لا یری السلطان فی الاصل فهو منافق و من لا یبصر  
فی الفرح فهو زندقه و مراد از فرع اولاد سلطان است و طاهر است که سلطان یکو محبت اولاد او جزو ایمان باشد و خطرا زان زند  
باشد سادات و اولاد رسول قدس سره و حضرت رسول نه اولاد ملوک بنی امیه و بنی القاسم و امثال ایشان از جمله اقوال مذکور است که صاحب  
فضل الخطاب نیز از سهل نقل نموده که او گفته هذه الاقدان ثلاث و ستعون فرقة انسان و کجون هالکه کلام بعضی  
السلطان الی انجد هذه الواحد الی جمع السلطان منی و کف کتاب که بظاہر است که مراد از سلطان خدا در رسول است  
که صدق است بر این فرق فرع دوستی خدا در رسول است باید که مراد امام خلیفه باشد و این سنکام اگر محل بر خلفای شایسته که کذب باشد  
قول او که کلمه من غیر سلطان نیز که فرق اهل سنت و جماعت از سلف از باب حدیث و اشاعره و ماترین و کاتبیه و همچنین فرق معتزله بلکه اگر فرق شیعه

و این است که در خطبه شریفه فرموده است و الله لقد فقصنا فلان و انه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الریح و از جمله قول او نیست که من لا یری السلطان فی الاصل فهو منافق و من لا یبصر فی الفرح فهو زندقه و مراد از فرع اولاد سلطان است و طاهر است که سلطان یکو محبت اولاد او جزو ایمان باشد و خطرا زان زند باشد سادات و اولاد رسول قدس سره و حضرت رسول نه اولاد ملوک بنی امیه و بنی القاسم و امثال ایشان از جمله اقوال مذکور است که صاحب فضل الخطاب نیز از سهل نقل نموده که او گفته هذه الاقدان ثلاث و ستعون فرقة انسان و کجون هالکه کلام بعضی السلطان الی انجد هذه الواحد الی جمع السلطان منی و کف کتاب که بظاہر است که مراد از سلطان خدا در رسول است که صدق است بر این فرق فرع دوستی خدا در رسول است باید که مراد امام خلیفه باشد و این سنکام اگر محل بر خلفای شایسته که کذب باشد قول او که کلمه من غیر سلطان نیز که فرق اهل سنت و جماعت از سلف از باب حدیث و اشاعره و ماترین و کاتبیه و همچنین فرق معتزله بلکه اگر فرق شیعه

مجلسی است که در آنجا حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را در آنجا فرمودند و در آنجا فرمودند که هر که از آنجا بیرون رود...

زید بن خطای است را دشمن نمیدارند پس تا چاره اوسهل از سلطان خلیفه بر حق امام مطلق ساداته الغالب علی بن ابی طالب و باقی اولاد بر او از آنجا نشی عشر علیهم السلام خواهد بود زیرا که ماعدای شیعه اهل سنت و غیر هم پیش از او دشمن میدانند چنانچه سابقاً تحقیق آن در ضمن بیان احوال سید الخدیجین میر جمال الدین عطاء الله و فرزند خلف او سید اسماعیل بن میرکلاه در صفا الله تعالی سمت تکریم یافته اگر که بیچنین شیعه امامیه که حضرت امیر اولاد او را خلیفه بر حق میدانند و محبت ایشان میورند فرق نمکنند و بعضی از فرق زیدیه در حکم ایشان است چگونگی راست شود که از جمله بنیاد و سفره کفره با سلطان است و او را دشمن میدانند در جواب اولاد است که این بر او دشمن است که از آنجا بر نیاید ماعدای فرق تابعه شیعه از فرق امامیه زیدیه در دعوی محبت حضرت امیر و باقی الامم مصوبین کاذبند زیرا که از آنجا شیخ مشیر علیه السلام بصحت پیوسته که انکار یکی از ایشان در حکم انکار همه است اینها از ایشان منقول است که از زیدیه اعدا و نا و اعدا شیعیان و کلام سهل قدس سره باین تقریر توجیه منطبق میشود بدینستفراق بر وجهی که از طرق شیخ امامیه منقول گردیده و آن نیست استفرق اتمه تلسا و سبعین فرقه کلها فی النار الا واحد و هو الله بتبع وصی علیا و بعض الروایات و فی الله بتبع اهل بیت و بویته قواعدی مثل اهل بیت کمال سفینه نوح من یکما نوحی و من تخلف عنها هلكت و بر متائل یکی از کلام سهل و کلمات مشایخ دیگر طریقت ظاهر خواهد بود که میباید چنانچه شیعه مقررند ایشان است در اکثر مقاصد کلمات مجله و عبارات مروری و محله ادای جمیع معارف پیروان و از قنایت خوف شدت اقیمت با ندره کوشش مستحقان تا مجاور مستحقان است شمار سخنان هر سینه بیکدیگر در شیعه تا تو با ندره تو باید گفت که در بندگی که ان شیعه است و المرحوم حسین بن منصور کلینی قدس سره در اهل اطلاق و سرست جام ذوق علاج سلسله کشف استار نمود معانی کتاب انساب آورده که مولد او شیخ امامیه است و در دارالمؤمنین شوش نشوونما یافته دو سال در آنجا تکلم سهل بر عبدالله اشتغال نموده آنجا در مسجد سادگی از آنجا بیخدا رفت و با حضور ایشانش نمودنی در محبت جنید و اوسین بود بر سر برده و باز بشویش آمده که خدا شد و باز با جمعی از فخر او بیخدا رفت و از آنجا بگریزید مراجعت نمود و زیارت جنید رفت و از او سلسله پرسید و او جواب فرمود و با او گفت تو در این مسئله یعنی حسین این معنی آورده شده بشویش آمده و قریب بحال قامت کرد و در غیر تبه او را وقتی در اول مردم پرسید تا آنکه اکثر بنای زمان بر او حسد بردند آنجا بحال از شوش فریاد شد و بخراسان و ماوراء النهر و از آنجا سیستان و از آنجا فارس رفت و شروع در صحبت خلق و دعوت ایشان بجان پروردگار نمود و جهت مردم آنجا تصانیف نمود و در آنجا او را جده نامه زد که میگفت آنجا از فارس تا بخراسان رفت و فرزند خود را احمد نامزد شوش بجا طلبید و در مقام اظهار اشراق قلب و کرامات شده از اسرار مردم و ضمایر ایشان خبر میداد و بنا بر این در اصلاح الاسرار میگفته تا آنکه طبق کلماتش بعد از آن بصره آمد و اندک مدتی آنجا بود و دوباره بگریزید و جمعی کثیر با او همراه شدند و ابویقوب منرجوزی ابویطالقات که دو دو مقام کار او شده آنجا بیخدا مراجعت کرد و بیکجا در آنجا توقف نموده و از آنجا باز با هم از آنجا آمده و از آنجا بیخدا رفت و بعد از این سفر بیخدا شرکتانند حسین در بند و ترکستان درآمد و خانه و عمارت هم رسایید پس جمعی از علمای ظاهر مانند محمد بن اود و مشال ابودر و متغیر میشدند و خطبه نیز بر او متغیر ساختند تا آنکه جامه بر عباس که وزیر بود قاضی بیخدا کرد که ابو عمر محمد بن یوسف بود و دیگر علمای حاضر ساختند علمای مدیانت مجروح و وزیر با بانه خون حسین محضر نشستند و حضور ابی بصر خلیفه رسانیدند و بعد از دو روز حکم شد که دو هزار تار یا نه او را بزنند اگر میرد و بیبا و الا او را از بدن جدا سازند آنجا او را بر سر حریفیاد بردند و هزار تار یا نه زدند حسین در هیچ مرتبه ای کشید و همین جدا حدیقت پس دست او را بریدند و بعد از آن پای او را بعد از آن سر او جدا ساختند آنجا او را صلب نمودند و سوختند و امر حکم که بان منقطع شد این بود که حبس او جدا بود از آنجا و از ابواسحق رازی نقل نموده که در وقتی که او صلب می نمودند نزدیک استاده بودم شنیدم که میگفت ایضا صفت من ذار العجا انظر الی العجا تباط ایضا انتک تنوید الی من یؤذیک فیکف من یؤذی فیکف و یا جمله کلام معانی و کلمات علی آثار ناظر بر آنست که حسین منصور سبب افراد طریق محبت و داد و دعوی بیکانگی و اتحاد در آن ره سر نهادد مولانا قطب الدین ابی صادق صورت تصویر حسین بن منصور و عذر او را در دعوی که بر وجهی در کتاب کاتب مذکور ساخته و گفته که محبت حسین بن علی که روی او بسیار حققتها کند و بنیاط بطرح حشمت کشه و فرود گذشت ادب و تخمین باشد که بعد از آن است از آنجا که محبت انبیا در جمال خیر و در حبس استیلا بجلال او چشم باید کرد تا انبساط نمودم را دفع کند و بعد از آن مطلوب حاصل شود و از اینجاست که مشایخ گفته اند هر کس که خدای رب محبت استوار شد از ندقی باشد محمد و هر کس خدای رب محبت استوار شد حسوی باشد چنانچه در حدیث آمده که هر کس خدای رب محبت استوار شد کافال سجاد است

کتاب جامع الفوائد و معادن السعاده

بدعون و تقصیر فادما و حسین منصور برای آنکه غلبه حکم محبت اثر رحمت مال از اذرایل کرد و در بساط انبساط دعوی بجای کلی آغاز کرد و لاجرم سلم  
جلال در مدی او کینسانند و بسرا آمد آنچه که پس خداستالی خوشنود از او بجهتی که محبت او را بر طرحت حشمت ندارد و در آداب است  
باطون گفته اند هر چند ملک شخصی با خود نزد بخت کرده اند باید که واقعا هم ملکر از یاد بجا دارد و اگر غیر این کند از صیر ملک ساقط کرده و حق  
که هرگز از آن بختیزد و اول خدای ملوک عالمند ایشان بچنین رعایت احق اند و ملک الملوک احق و احق است بقول حق و هر بیدی است  
و صاحب عیب استیز آورده که سبب کشتن حسین آن شد که سطر چندی بخل او بدست افتاد و حضور آنکه اگر از روی خائنه حق پیدا شود و زاد  
در احوال داشته باشد اگر بیشتر کرد و در سزای خود مرتبی سازد و از انبساطات بجا دارد و بچسبند با بد انجا در دنیا و در آیم حج انجا در اطراف که  
چنانکه محمود است مناسک زیارت بیت استیجای آورد و بعد از آن بی تیسیم را بد آنجا برده نیکو طعامی که دست رس داشته باشد تا تمام وقت  
کند و بنظر حقش استسا آنجا قرار بدهد و هر کدام از ایشان تزیینت بی پوشانیده هفت درم بخت این عمل قایم مقام حج باشد و چون حامد ویز  
آن نوشته را دید فرمود تا علی و قضا و قضا را حاضر کردند و ضمیمه برایشان خواند و قاضی از حلاج پرسید که اینک است از کجا نوشته حلاج  
جواب داد که از اخلاص که مصنف حسن بصیرت بود و این گفته که از کتابیکه مؤلف ابو عمرو بن عثمان است علی ای تقدیر بن ابو عمرو قاضی گفت  
ای کشتی آن کتاب را برده ایم و این سخن در انجا نوشته است چون حامد بمقال از او شنید باو خطاب کرد که آنچه گفتی نویس قاضی در توان  
اهمال کرده حاد گفت اگر کشتی نیست چه گفتی قاضی حاضر شده توانست که مخالفت فرزند لاجرم بیاخته خون حسین فری نوشته  
علی تا بعت قاضی نمودند و لغم باقی شعر تا قلم دست غلامی بود لاجرم منصور برداری بود مخفی نماید که علی شیعیه حسین منصور  
شیعی هم میدانند تا با واسطه غلو مانند آن که از او صادر شده او را داخل در مومنان نوشته اند چنانکه علامه حلی در آخر کتاب خلاصه شرح  
نقل نموده و از فرمایش کلام او نیز در مقام ظاهر میشود که حسین بن علی بی نیابت حضرت صاحب الامر بوده و در حاشیه نسخه قدیم از  
کتاب انساب سمعانی بنظر مؤلف رسیده که در کتاب معتبر سنجی که در زمان شمس المعالی سمت مالیت مذکور است که حسین بن منصور بود  
با نام محمد المهدی صاحب الزمان عودت میکرد و مردم میکنند که غریب از طالعان عظیم بیرون خواهد آمد بنابر این امر اگر گفته بنده او برده  
و مواخذه نمودند و از اینجی معلوم میشود که کنا حسین بن منصور است بنده ایام و عقاید وجود عبد ابن بیت علیه السلام و حوت  
مردم حضرت آنحضرت و شورانند مردم بر خلفای عباسی بوده و کفر و مذقه را بهانه ساخته اند و لکن در وجهی که در اصل کتاب مذکور است  
شلی این عطای بعد از محمد بن حنفی نندی ابوالحسن محمد نصر آبادی میگوید مصحح حال تدوین احوال او نموده اند و در وصف او عالم  
فرموده اند و در وصفه لغت مسطور است که بعضی از مؤرخان گفته که شیخ جنید نوشت که حلاج بحسب ظاهر کشتی است و اتم فریاد  
که خواهر محمد یار ساد بسیار علی انجا فرموده اند که پیش از قتل حسین بن منصور نوزده سال شیخ جنید فوت شد و از کلام صاحب است  
مفهوم شد که وزیر خلفه اهل قوی قاضی ساد حکم بیاخته او چهار نوزده الامتیز است که آنچه از خطایفه و اوقات سکر و حکام افشاندن که در  
از قول و نقل ستانده واقع میشود محتان علمای شریعت در توجیه آن میگویند و پرده عنوا غماض آن میباشند پیش از این جنوی بزلت  
من است که آبروی بانقدر زود شیخ الاسلام گفت انام احمد جام قدس سره کینه وی ابو نصر احمد بن محمد است و از فرزند  
هر برین جمله البلی است که از صحابه پیغمبر و خواص شیعه امیر المؤمنین حیدره بوده چنانکه سابقا مذکور شد و در میت و مسالکی جدید از مذمت  
الهی که بجزه من جنابات الرحمن بوزنی عمل الثقلین بوی رسیده و از جناب شرب محبت کشید و مادر و وطن که است از امانت که مولد  
او بود و آن موضعی است از مواضع تزیینت که به شتافت و در انجا محبت حضرت خضر رسیده و تعیین ذکر یافت بر حده سال  
در کوه بر ریاضت و عبادت مشغول بود و در شانین در بهاء که شریف ابو بکر رسید بنا بر اشارت غیبی از کوه توجه ولایت جام شد و ایشان  
خلایق مشغول گردید و شصدهزار مرد بیکجا بردست او توبه یافتند و بجا دیوان اشعار از بزرگوار که مشغول بر مناقب ائمه چهار است بنظر  
پادشاه منصور حضرت سلطان شاه اسمعیل الصفوی امارت بر آن رسیده و عیال اخلاص او بیک اعتبار آن پادشاه ولایت انار فایز کرده  
چون در وقت امتحان حال از دیوان که است فل افعال گفته اند در اول صفی تظلمه با دیده اند که مشغول است بر مناقب ائمه ظاهرین و خیرین  
بجنت غیب سحر و خصام غلامی سده نینت جدیدی قطعه ای زهر حیدرم هر لحظه در دل صد صفا از بی حید حسین با آن  
در بنام است همچو کاف افاده اسم بر خاک درگاه حسین خاک بغلیں حسین افند و شمر تو تاست عابدین باج سرد با قود و شمر نیست  
وین جز بر حق است و در شب موی دست ایوالی وصف سلطان خیر بر شگنو ذره انفاق تیرش دهنده تراحتا پیشانی

بسیار است

مؤمنان است ایسلانان قتی کرتی رادوست داری در همه مذمب دست عسکری نورد و چشم عالم است آدم است بچو  
 صدی یکسپا لار در عالم کجاست قلعه خیر گرفته آن شمشاه عرب زانکه دیاروی حیدر نامن لافا است شاعران از بر کیم  
 و ز سخنا گفته اند احمد جامی غلام خاص شاه اویجا و اینعلیه از زمان آن بادشاه متغور تا الحال در میان مردم مشهور برهنه سوزان  
 عظام سلسله علیه صغویه در حلقه ذکر مذکور است و از جمله شواهد صحت اعتقاد او آنکه جناب یاقحانی با آن جناب که سید آید متعلق صحنی انقرا  
 خود در شان ایشان فرموده شعرستان اگر کند قنای تبویبیل سیری با عتقاد و بازشیخ جام نیست اشیخ الموقیه شرا لعیض  
 و الایادی زین اتایادی رحمت نام شریفش جهان نام جدا و شیخ فاضل مولانا زین الدین علی اتایادی است کینه او بر وجهی که مشهور  
 و در فضیلت مذکور است باورنداریم خوش الفت خیرین سید محمد نور بخش نورانته مرقده در شهر خود آورده که او از علمای اولیاد و اجله عرفان  
 و در علوم ظاهری کامل و در صفای باطن کشف و شهود بجز میاصل بود و عتی عالی پستی عظیم مرید ابوطاهر خوارزمی بود و او مرید صید است  
 سید ابوی و او مرید شیخ علا الدوله سمنانی است جمعی کثیر از علمای ظاهر مثل سید محمد تقی میر سید شریف علامه شیرازی مولانا سید الدین قاسم  
 معتقد جناب شیخ بوده اند و خواجیه بهار الدین فقیه بخدمت او رسیده و گفته که او را مانند بجزی یا فقیه و صراف و افضل مشیت  
 الاصداء و در رساله بیان احوال و مقامات شیخ که یکی از مریدان شیخ نوشته اند کور است که جناب شیخ مدت سی سال در تحت تربیت مولانا  
 شیخ الاسلام بودند و آخر الامر با او گفتند که بهر منی که مراد با تو همراه کردم الحال تر از زیارت مشهده مست سلطان الانس و الجن علی بن موسی الرضا  
 علیه الف الف التحیه و التهنیت باید رفت تا از آنحضرت با تو فیضها بهره شود با شارت شیخ الاسلام متوجه زیارت آستان ملائک ایشان حضرت  
 شاه خراسان شد و چندگاه بعد از آن در طاعت مشغول بود تا بیضضا و فرسود و مقصودهای کلی یافت و از جناب شیخ نقل کرده اند که فرمود  
 روزی در مسجد پیش پدر خود نشست بود و با کاه چشم عنایت در من نظر کردند و گفتند این فرزند خردمند ترا عزیمت زیارت تبرک سلطان  
 علی بن موسی الرضا باید کرد و پیاده بطواف آن بارگاه باید رفت و چون توفیق رفتن کرد و دو آند دولت دست دهد و بر شهادت شریف  
 شوی زود باشد که قضیهای بزرگ برسد و بعد از آن مراجعت نمای که نشانه تعالی ملاقات تیر شود شیخ که یکدکته الحال امر و الدنوده روانه شدیم  
 و بعد از چند روز بطواف بارگاه فلک فرمای سلطان خراسان رسیدیم و چند شبانه روز متوجه بودیم و متبایر از فیض میبودیم و در آن  
 استکلام مفهوم میشود که دانه شیخ نیز از جمله مخلصان اهل البیت علیهم السلام بوده آورده اند که جمعی از علمای طراز اند که در مجلس امیر تیمور کور  
 حاضر میشدند در افتاد و عدم افتای امیر المؤمنین علیه السلام بخون عثمان اختلاف داشتند آخر الامر به تصویب امیر تیمور که نسبت شیخ ارادتی و  
 اتفاق بر آن نمودند که بخدمت شیخ که مرجع علمای ظاهر نیز بود و ابواب مشکلات مسایل مفتوح کشف و بیان میکند و در همه نویسنده و  
 حقیقت حال نمایند هر چه او فرماید اتفاق نموده با اختلاف نزارع را بان مسدود سازند چون رفته نظر شیخ رسد و بر ضمون وقت  
 کردید بر نظر آن نوشت که وای بر همان که علی مرتضی بخون و قوی داده و زبان حقایق بیان با باحت قتل او کشاده شعر عربی و نیست آنکه تو  
 خون ریزیش بی بدل است آنکه تو آویزیش و این رباعی را نیز بعضی جناب شیخ منسوب میسازند رباعی که منظر فلک شود منزل تو  
 و ز کور اگر سرشته باشد کل تو چون مر علی نباشد اندر دل تو مسکین تو و سعیمی با حاصل تو توفی رحمة اللندی منصف الثماری  
 یوم الخمیس شیخ شرفیوم محرم سنه احدی و تسعین و سبعمائة و اربعه فاضل عارف بانی خواجیه صابین الدین علی ترک که همگیا چون سایر  
 سلسله زینیه خود متعلق بکلیه فضل و حکمت بود و در صفا توحید کوی تعریف از عرفای روزگار میر بود و در اکثر فنون علمی مؤلفات عربی و فارسی  
 ضمیمه حکم و کتاب مفاحص و رساله سراسر اصوله و شرح صیده ابن فایض از آنجمله است و از بهار شرفش این بیت عربیت که در مدح امیر تیمور  
 و ذم متعلق دو کیم و تیم طریقی کنایه و الفاظ واقع است شعر و ضم عینهما حجة علی العسی و فتح عینک با  
 لبصرک یا علی در کتاب منشآت قاضی مرعین بریدی غیر آن مسطور است که در وقتی که جناب خواجیه قاضی برید بود بعضی متعلق  
 آنجا بیت مذکور را وسیله مواخذه او ساختند و چون از روی تمییز نکردند و اثبات صدور آن از معتقد بود شروع در کفر و انمودند و مستند  
 بدو عبادت شدند که در رسایل او مذکور است و سلطان شایخ او را بارت برده و بی حضرت یافت چه سایر علمای بارت از روی محبت  
 جاهلیت نوشته که مضمون ایند و عبادت کفر است که مولانا کریم الدین اود خوانی مشهور صاحب شایسته است که در آبان وقت فرمود  
 از آنذو عبادت اینست که فهو العابد ما عتبار فبینه و تقیته بصوره العبد الکنه هو شان من مشوره  
 الذائبه وهو المعنوی با عتبار اطلاقه اعلم ان الشهود الا تم الا کل قضه ان کل ما یسمی ملا و محلی

و مظهر آن عبادت و نمودن آن است و تعین آن در احوال الحسین علیها من انوار من انوار الحق من جنت و وطن هوس  
 متعلق به عین کل فرد فرد من احوال المقبره التي تعقب ظهره و با هم در این عبادت و اشارات چند است که جزوق  
 سلیم در نیاید بخت عبادان ناشی و حسنک احد و کل الی الذلت الخالی بشر و مولانا محمد شیرین معزنی گفته بسی می  
 تو در دیوان اشعار خرابات و خراباتی و خمار نظر را نگرین تا نگرینی که از پوست کن تا مغزینی وفات خواجده در در سلطه  
 هرات در چهارم و پنجم از شهر بهشت صدوسی اتفاق افتاد و قطب الآفاق سلطان شیخ صنعی الدین سخی الاربعی قدس سره که چند  
 طبقه علیه سلاطین صفویه موسوی است شرح مقامات علیه و کرامات جلالت حضرت زیاده از آنست که در این مختصرات کتبه و در این باب  
 از ارباب خلاص و اعزاز چون ابن البرز و غیره خوارق عادات ایشان را چنانچه باید بسطی داده اند و آن تا لیس غیر از صفویه استقامت نماید  
 خلاصه احوال فیض مال الصفوه ال آنست که خدمت ایشان از راه طریقت مریدان سوسه الاولیا شیخ زاهد جیلاند و او مرید شیخ جمال الدین  
 و او مرید شیخ شهاب الدین امیری و سلسله ولایت ایشان در اشد و فتی حضرت امیر المؤمنین و قاید لغز اهل جیلان است علیه میگرد و شیخ  
 زاهد علیه الرحمه در سر و حوالی شیروان مرید شده محمد جیلان نام مریدی بطلب آنحضرت بختواران فرستاده آنحضرت بر سب مجرد خود سوار  
 شده آنصاف هفت هشت روزه بیک روز طی کرده نماز حقن بلاقات شیخ فایز که استایش از نقل جیلان فرمودند و خدمت شیخ در آن  
 در شهر ننه سبهاه بغزات جان روان شده در موضع سیاد رود در فون شد و در اشد و اشد آنحضرت پسر و پسر و ارباب با  
 فرق عبادت اشتغال داشته اگر مشغول از ارادتی عظیم به آنحضرت پیدا شد و ختی برکت اتفاق سی ایشان از اذیت نظایفه مصون  
 و از جمله کرامتیکه مشاهده آنطبقه شد یکی آنست که در روزی امیر چو بان سله و زکامیر الامرا ایران بود و هم از شکار بکوستانات عظام رفته و شکار  
 که مقرب و نیاق او بود بر اسب تند سر کشی سوار کرده و او از غوی تکا و دیگر از عقب شکار دو ایند دیگر غنائش را تو هست منبت که بجا  
 از قلعه کوه بریده امیر چو بان از انظرانی عظیم دست داد بر حال خود را آن دهن رسانیده سب را پاره پاره و آستین را بسلامت و دیگرش دست  
 داد از وی سب آن سوال کرده وی گفت در حالتی که بعین الیقین قطع امید کرده بودم حضرت شیخ را دیدم که گریبان مرا گرفته است مرا بر زمین نهاد  
 لا جرم جمهور ترکان بواسطه آن و دیگر امور غریبه حلقه ارادت آن مهر سپیدیاد را در گوش کشیده آوازه هدایت ولایت ایشان بشرف  
 و غرب رسیده فرج از ترک و تاجیک بدرگاه خلایق ناپس شتافت دست انابه و استغفار روزی انعام المقدار میزدند چنانچه یکبار امیر چو بان  
 از آنحضرت سئوال کرد که میدان شما بیشتر باشد یا لشکریان ما گفته که کثرت مریدان در ایران تنها شما نیست که در برابر هر یک از اصحاب است  
 صد نفر از ارباب ایادت هستند تا بیکر بلا در هر سه که نید چه جان خود صادر ولایت سزیدیت که از آنجا تا ایران سه ساله و هفت جمعی کشیدند  
 مریدان ایشان هستند زاد هم نه تعالی تا آنکه در زمان پادشاهی ابوسعید خان سپرد و بجای تو سلطان عباد از نماز صبح دو شنبه دو از دم محرم نشد  
 حسن و ثلاثین سبهاه شاه با روح مقدس از ایشان بدن پرور نموده بر سر شرفات جهان فی مقدمه صدق عهد ملک مقدر شست  
**قطب الاولیا سلطان شیخ صدر الدین موسوی قدس سره** خلف صدیق سلطان شیخ صفی القیت که مذکور شد بعد از آنحال آنحضرت  
 بر خالی ارشاد مستقر کردیم و الله مقدمه انعام المقدار بی بی فاطمه و خورشید صدر الدین زاهد قدس سره است مشهور است که در روز هفده حضرت شیخ  
 زاهد بطریقیکه کس عایشانی را عظیم کند برخواست و نشست و خواص اباب خصاص از ستران استغفار نمود جواب داد که غفرت از این هر دو  
 بزرگوار عظیم القدوری تواند خواهد نمود که سلاطین بودی زمین با او در مقام بندگی باشند و چون مرده قدم فیض لزم آنحضرت شیخ بزرگ رسیدند  
 که این آنکسی است که شیخ ما در مجلس عبادت برای او قیام فرمود و از جمله مریدان آنحضرت میر قاسم انوار است قدس سره که نشانی تعالی شطری  
 از جلالت قدس او بعد از این مذکور خواهد شد و او بی چند و مرثیه آنحضرت گفته شعر صدر ولایت که تقدیر شیخ صنعی بود و رب نود سال بود بر سر راه  
 جانش بوقت چهل عطسه زد و گفت یا ملک الموت قد وصل الی الله حالت او را ملک چوید مجتبی گفت که یا شیخ الذکر ملک است  
 سوخته شد قاسمی فرقت خواهد صبر کرد اند فراق هم برکنانه و از آثار ایشان جلیوه مقه سه و چند خانه دارا را شاد و در میان است و سلاطین  
 مانند جانی بیک خان و پسرش بزمی نیک خان از بکت امیر تیمور کورگان مقدم نیاز مندی بد نگاه فلک استباه ایشان سیده خدات تقسیم  
 میرسانیده اند قال السيد محمد بن نور بخش مشجره قدس سره کان من اولاد الاولیاء و فی انهم و احبنا الا سخیاء و الانفاذ  
 الیک مجاهد کاشف بدل صفاء البشره النفسه بالملکه الروحه و کان من اهل الفراه الکرامه و الاستغفار علی الصبر  
 و الطریقه و بکمال فتوه و علوه و هم و اطفا الفقراء و الکیل القبل بخلیل العجاف و اسرا میر قاسم انوار زاده مرده

مجلس

مجلس

قاسم نواد هدایت و قاسم آثار غایت بوده نام اصلی او حسین الدین علی بن بصیر بن هرون ابوالقاسم تبریزیست و بچند واسطه با بزرگان  
 هرون بن امام موسی کاظم میرسد در سه سالگی ابواب علوم بر او مفتوح گشته چنانچه این دو بیت از آن خبر میدهد هر علم ازل در سینه او  
 محب علی درسی دادند مراد ساله عالی گشته معلوم که شیخ چندی را درسی ندادند و چون خوابی دید که قسمت انوار سجد و صورت  
 فاقه را بر عرض شیخ خود سلطان صدرالدین رسانید بوجوب اشاره کثیره اشاره ایشان ترمی قاسم انوار شد نقل است چهار بار پاره بگفته  
 منظم و بزرگتره شرفها الله تعالی رفته و دو بار پای برهنه بوده و در خدمت شیخ خود ریاضت شاقه کشیده و از جمله بندگان ابروین مغرب  
 نباشد موسی سر خود را بکوب ستون خلوت بست و دیوان اشار او مشتم بر حقایق و اسرار است که انوار کشف و عرفان و آثار ذوق  
 و وجدان از آن لایح است هر که آنرا مطالعه کند و اندک که تمی که در سلوک حضرت پسر کرده اند صلاح او را نسیب شود و از سر حرمه که در میان بلال  
 نبوده خدمت میرد در مجالس خود حقایق و معارف بسیار از حضرت امیر که سر حرمه از ذوق اهل عرفان است نقل نموده و اکثر اوقات بسط  
 شدت تقیه بتیسرا از آنحضرت بعد ترقی اکبر میفرموده اند و هر بار که صدیق اکبر میگفته و از جای ایجا نیست آن لی ابرار یاد می آورده و تهلوی خود را  
 بید تقیه تصور نموده قطرات عجزت از دیده عمده میرنجیه و مردان کول و از اهل سنت تصور میگردد اندک از صدیق اکبر بویگر میخواهد در آن  
 با پدید میگردد آنکه جناب میرد مقام ابوبکر است و این غایت حماقت و فریشت چه ابوبکر را کسی جز نبی امیه طعنه بصدیق اکبر نشاخش  
 و بغیر شرمه ضاله نقبندیه کسی ثبات مغربی و مقامی از برای او نگردد بلکه صدیق اکبر و فاروق اعظم حضرت امیر المومنین است که بر سر فرزند  
 خود را بد او صفت میستوده اند چنانچه از بعضی از خطب کتاب پنج ابلاغه واقع است و صاحب کتاب استیجاب که در روزگاری از انابت  
 در باب کنی از استا و خود از ابولسلی غفاری نقل نموده که قال سمعت رسول الله ص یقول سیکون بعک فتنة فاذا کان  
 ذلک قالوا علی بن ابیطالب فان اول من یولی من اولی من یصانحه یوم القیمة وهو الصدیق الاکبر و فاروق  
 هذه الامة یفرق بین الحق و الباطل هو یسبوا المؤمنین و ابی چون موسی و اتباع او انکار ترا از آنحضرت در بیان علوشان  
 شنیدند خود را لایق آن اوصاف ندیدند چنان پسندیدند که علی زخم آنحضرت در برابر او در آیند و ابوبکر و عمر را بان القاتلینند و از انوب  
 بر منابر اهل سنت این اوصاف آورده صفت ایشان میزند و از نابرا زدن آنکس را بداند و معتقد جاهل شرم نماند و از جمله قراین و ضمه  
 این غزل حضرت میر است که در مدح حضرت امیر و اطهار نهایت سرور و بزرگی او واقع است بلیت نوزولایت توفی شاه سلام  
 علیک شیخ هدایت توفی شاه سلام علیک معدن احسان توفی منظر عرفان کاشف قرآن توفی شاه سلام علیک ای حکم  
 توفی اعلم و اکرم توفی جامع توفی جمجم توفی شاه سلام علیک عهد نوز و نوز تو طالع فیروز تو ماه دل افزو تو شاه سلام علیک  
 با همه نسبتی آمده درضا ظاهر و با مصطفی شاه سلام علیک نمک لاهی نبی کنت ترا ابوتی سرور مردان علی شاه سلام علیک  
 درج ذوقی برج مدالی است و لی لوری شاه سلام علیک قاسم سیکین تیج بره و بر دین تو سنده نگین تیج شاه سلام علیک  
 و مخفی نماید که بیت پنجم اشاعت بحمد مشهوره بعث الله علیا مع کل نبیة میرا و معی جهندا و تحقیق آن در کتاب  
 جامع الاسرار مذکور است در تاریخ حبیب التیسر مطرو است که امیر قاسم نواد عبدالرحیم کمالات صورتی معنوی اندازد با بیان که مولد و خیا  
 خدام عالی مقامش بود بدار سلطنت هرات تشریف برده بارشاد فرق جبار شغولی نمود و با نذک زمانه اکثر اکابر و عیان جزهان در سلک معیا  
 استان هدایت ایشان نظام یافته و درگاه قبله انبیا مشرک و ملاذ خود در دست صبح و شام با قدم نیاز بلازمت خادمانش مشاقت  
 و چون آنحضرت با شاخ میرزا و اولاد عظامش غایت استقامات می نمود و از غایت کمال علوشان چنانچه طبع میداشتند بسیار نظیر  
 و احترام میفرمود و از آن رکب در جبار طلال بر جای نشیند میرزا با ستم نشسته خاطر را جراح آنحضرت قرار داده که سعی و اهتمام بر میان جان است  
 اما امنیت است که بی تنگ بیانه مکنون ضمیر خود را ظهور رساند چون در شرف مقصد بنقاد و یک احمد لر خاقان سعید را کار دزد و خروج  
 پیوست که مشارالیه کاهی بلازمت آنمیر سپهر کرامت و درسی برج امامت میرفته با ستم کیفیت حال بعضی در برسانید و حضرت اخراج  
 امیر قاسم نواد حاصل گردانیده پنجمی را بخدمت علیه شهنشاهیم داد و بمرم آنحضرت عزم سفر او را اندر کرده در آن ایام غزلی در سلک  
 نظم کشید امیر عاشقان ای عاشقان منکلم آن شد که جهان مرغ دلم طیران کند بالای مغنم آسمان و قطعه نیست قاسم سخن کوتاه کن  
 بر خیز و عزم راه کن شکر بر لبسته مکن مهر پیش که گسان و چون امیر قاسم نواد طی کنانزل در مراحل نموده سلبه فاقه سمرقند نزدیک  
 رسید امر او صد و رانیم یک میرزا و اندیشه افادند که جبهه طلاعات شاه مجتبی صفات او را بارگاه سلطنت تشریف آورده با آنکه میرزا

بلازمت سده نینه ماست برنگه در این شامایز الان بیکت بی نکت با پنجاب ملاقات فرمودند و مشرف دیدار فایض الاوزار  
 آنبرج اولاد سید ابرار علی صلوات الله علیهم انظار فایز کردیدند و از زبان گوهر بادش سخنان درویشان و کلمات محققانه شنیدند  
 در همان مجلس حلقه ارادت که گوش کشیده و خاشیة حسن مجتهد بر دوش افکند چند سال میرقا سم در کمال جاه و اعتبار در آمد و بسیر بر  
 دو ما و اخر تا میم حیات گشت دیگر دیار خراسان را بنور حضور منور کرد و ایند و در شهر شمس و شامین و شاماناه و خات یافت و در خرمه و آذربایجان  
 جامه دقون کردید از آثار علم و دانش آنحضرت دیوان خریات مشتمل بر اشعار حقایق شمار در میان فرق امام شهاب تمام دارد و اینها شریک  
 مختصر کنسیر العاشقین نام از جمله منظومات آن قدوه اولاد خیر الانام است علیه الرحمه و الرضوان من الله الرحیم هستان المرشد  
 احتیاتی نموده اند که انسانی قدس تره سلطان ممالک طریقت و سیاح مساکک حقیقت کیندمرید حیدر نه یافنی بوده بصیحت صدر  
 البین مبادرت نموده آنجا را مشرب عالی بوده و از حکام و اهل دنیا همواره پیش او بدیها و نعمتها میآمد و سید از آن مجوز و مستحق  
 میرسانید آورد و مانند که شایخ نوبتی از آنحضرت سؤال کرد که میشنوم که شما لغتای شبیه آئین تادل منیر مانید حکمت آن چیست آنحضرت  
 این بیت را نوشته تجذبت میرزا فرستاد و هیئت که شود خون جگر عالم لال کی خورد مرد خدا الاحلال شایخ میرزا را  
 سخن ملائم نغیبا داز روی امتحان بعد از چند روز خوانسار را فرمود که بزود تره از جابره بستان و بساده و بیاد و طعامی ترتیب کن خوانسار  
 بفرموده عمل آورد و از شهر برود رفت دید که پیرزنی بره فریب بر پشت گرفته میروند فی الحال ضربت از پیرزن بره را در بود و بطبع بر پاره  
 طعامی ترتیب کرد و سلطان شایخ حضرت میرزا دعوت حاضر ساخت و باتفاق آن طعام را بکار میرود در آن شام سلطان شایخ از  
 حضرت میرزا سؤال نمود که شما میفرمودید که ای سلطان عالم بهتر از این تحقیق حال فرمایند که شاید حق تعالی را در ضمن این مصطفی بوده باشد سلطان  
 شایخ فرمود و تقصیر را حاضر ساخت و از او پرسیدند که این بره را بکار میرود و از گجا میرود و از گجا میرود و از گجا میرود و از گجا میرود  
 در نه که مستعدی دارم که از شهر برین رسیده پس در این غمته که شنیدم چند بگلابی بسجس برده بود و خبر نامی ملائم از او شنیدم و در  
 حال خبر رسید که میرفته اند از طرف کرمان رسیده و بهرات آمده بره مذکورم که اگر فرزند من سلامت آید تجذبت میرزا سم و در روز  
 من سلامت آید بمن سید از شادی بره بر پشت گرفته و صد شوکر دم خوانسار شامان بره را از من بطلب گرفت و من چند آنکه تقصیر  
 کردم بجائی بر سید سلطان شایخ را معلوم شد که حق سبحانه و تعالی باطن او ایثار از حرام و شبهه محفوظ میدارد و حضرت میرزا حد و خوابی  
 نمود و من بعد کرد امتحان او کردید و ظاهر آمدن حضرت بدار سلطنت ملت بیس آن بود که اهل کربان سبب عبادت نبی ایشان است  
 می نمودند و سلطان شایخ در صدد مواخذه حضرت میرقا ضعیف میرزا حسین بزودی در رساله نشات خود بتقریری که کرده علمای کرمان کفر شاه  
 لوزالدین نعمت الله کردند و او فرمود بیرون غمته اندم نیکو در نه و اگر رسم الکافرون و چون صحت حقیقه حضرت میرستنی از زینت  
 شرح و بسط در آن است بنا بر رعایت اختصار از اشعار خلاص آثار آن بزرگوار که در مناقب این بیت اطهار و مثال اخبار گذار واقع است  
 انتخاب چند ترجیحی و چند قطعه مذکور میاند ترجیح ای شیر خدا امام عظم سالار صحابه مکرتم آموخته علم من لدنی از تقصیر  
 و شیب آدم در جبهه جابره انصار و در جبهه صحابه تو اظم آنچه که قبر تو وارد خاکه داشت قصه و جرم دوشین بیاض  
 عالم غیب جبل بزرگ گفت آندم تا هست علی امام عالی است در محک و دو کون الی است دوشین ببادری کشوند هلا  
 همان بماندند از صیقل عشق شاه مروان زنگ اندک می زدودند آنرا که محبت دارند با آل علی میروند از جبهه شیطان  
 جاهل در دوزخ مفتخرین جلوند دو شتم کندی بدیر افتاد القصد ما چنین نمودند تا هست علی امام عالی است در محک و دو کون  
 والی است ما عاشق آل مصطفایم پیوست کدای می توانیم داریم در با آل حیدر تا طن نبری که بیوفایم بجایه شدید از خروج  
 با آل علی چو شنایم در یکده شو چونمته است ماست زباده خدایم اندر از لم چنین نمودند ما نیز بخلق می توانیم تا هست علی امام  
 عالی است در محک و دو کون والی است کفیر خدای مرد عالم کفیر محمد و علی هم کفیر ولایت نبوت در ظاهر و هستیم  
 آن بر همه انبیاست سینه دین بر همه اولیا مقدم او صورت اسم غنیق دین منی خامر کسم علم و از اطلبی طلب کن از  
 زود او و الف بگو فایم و باقل و بگو فایم تا در یابی تو سر خاتم ایشی که نه در شنت از وی آذیده مباد خالی تنم  
 شباز عالی است نیک در باب دانه و است دلم آدم میر محمد و علی کس بگنجد مباد شاد و خرم باشد علم علی در ستم  
 زانست ملائم مسلم در جام جانتا غیب جنت گمان بینیم بر مرغ نشان آن است ما دشادیم و خرم در غم اوشا

در حدیثی که در کتاب احوال و سیرت آمده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که هر که در این مجلس حاضر شود...



حضرت کو درودا نوشیم زلال و دودام بی حضرتش از شب تابی جامی باشد یک بی بهم بیچاره رزم او دست رسم خیزد  
 بزم او دست حاتم دستش با شارت سرتیغ افکند و دوش دست اقم کم باو محبت آل مروان هر چند کم انگیزه از کم رویان  
 مصطفی باش نه بلین با بمان بلم ما نیم بفرش مغز ما نیم بدوشش کرم بر عرش زدیم سخی خویش بر بسته زلفش چویم  
 ای نوره چشم نمده اند وی مرد موالی مغز بریده ما ترا مقام است نشین چو پدر مقدم در عین علی نگاه میکن می بین  
 تو عیان جلوه عالم و له ایضا دمدم دم از ولای مرتضی بیدرون دست ل برد آمدن آل عبا بیدرون نقش خت خاندان بر  
 لوح جان بید گاشک فرمود جردی بدل چو ما بیدرون دم من با هر که او بیکانه باشد از علی گرفتس خواهی زدن آشنا بیدرون  
 روی بروی و ستان مرتضی باید نهاد مد قیر تیغ غیرت از قها بیدرون لاقی الا علی لایف الا ذوالفقار این سخن از سر صدق  
 و صفا بیدرون دود عالم چاره محصور را باید کرد پنج نوبت بر در و لقا بیدرون پیشوای بادت جسته ز اولاد رسول پس  
 قدم مردانه در راه خدا بیدرون کرطانی اید از عشق شهید کرطلا عاشقانه آن بازار ما بیدرون هر درختی که ندارد میوه حب علی  
 اصل فرغش چون قلم ستر با بیدرون دو سمان خاندان او دست باید دست دوست عبد از آن دم از ولای مرتضی  
 زدن سرخی نام موالی که نام علی است بر رخ دینار دین چون او شایا بیدرون مالواتی از ولای آنونی فرستیم طبع در زیر  
 چو ما بیدرون بر در شهر ولایت خانه باید گرفت حینه در دار السلام اولیا بیدرون از زبان نعمه الله منقبت ما بشکید کف  
 نعلین سید بوسها بیدرون وفات حضرت میر در شنبه و عشرين و ثمانه بود روزگار سلطان شایخ بدیهه مان از اعمال کن  
 مد فتنه و لکر و خافاه او تا الحال مقصد اکابر وقت است من شریف ایشان از نعتا و سخاوت کرده بود و اعی حق را لیک اجابت  
 از این در غرور بسیاری سرور تعالی فرمود استیلا العارف الموقد قطب الدین حیدر الشونی قدس سره نسبت شرفش بر وجهی که خود در بعضی  
 از شایخ بزرگ آورده با نام زاده عبد الله بن الامام موسی الحاکم میرسد نسبت سلوکش سید محمد مخفی مستند میشود نسبت او بچند سطر  
 غنی میشود نسبت بر همین خواندی که از جمله ملائکه حضرت امام مذکور است حضرت میرد غایت علو مرتبت تجرید بوده اند در شمار ریاضت  
 از اقران خود نصب سبق بوده بسیاری از خوارق عادات از او بطور رسیده و از آنچه آفرین دست مرتضوی نشان او موم کرده چنان  
 سید المصطفی میر جید را علی در شرح مقصد او دی از کتاب مخصوص حکم بان تصریح فرموده مشهور است که در وقتی که زیارت استانه حضرت  
 امیر المومنین علیه السلام از سر قدم ساخته متوجه شد چون آن آستان مالک پاسبان سید برنگی که در برابر دروازه قبر که بر دیوار نصب بود و کجی  
 یکجای استاده تا مدت هفت روز اصلاح کرد و چیزی نخورد و نیا شامید و نظر حضرت زیارت میبود تا آنکه در نیمه شب مشرف از زمین  
 قبر که آواز لیل بیرون آمد که ساکنان نجف اشرف از خواب بیدار شدند چنان خیال کردند که صوریم انشور دیده اند و در شامی آن آواز چنان  
 ایشان سید که فرزند من جدید او را بید چون اطراف در صند انفسر کند او را دیدند و از نام سب او پرسیدند و گفتند که مراد حضرت امیر است  
 لاجرم یکی با پیوس او مشرف گردیدند و مشرف زیارت فریخ منورش ساینده شطری از آثار شیع او در احوال اهل تیر از مجلس اول مذکور است  
 و چون در وقت این تالیف از سایل که در بیان احوال مقامات علمیه او تالیف شده چیزی حاضر نبود در مختار با بنقد معذور است مقام  
 و قبر منور او در تبریز مشهور است سید افاضل المصطفی حیدر بن علی العبدی الحسینی الاعلی قدس الله روحه از سادات فروع الدر جابر  
 دار المومنین است از آنجا بزم زیارت مقامات عالیات حضرت امیر المومنین علیه السلام و دیگر مشایخ ائمه معصومین بدار السلام بعد از آنکه در  
 رحل اقامت انداخت با شیخ محقق محمد بن محمد بن الطاهر الحلی و فاضل معق مولانا نصیر الدین قاشانی مشهور بکلی رحمه الله و دیگر علماء و عرفای  
 امامیه صحبت داشته بیان سلسله فقره و ارادت او در اول شرح خصوص ستمی منقش مخصوص که از جمله نفایس مصنفات اوست مذکور است  
 شیخ فیه فاضل محمد بن ابی جمهور در شرح بعضی از سایل کلامیه حضرت میرا بنده علامه متاخر صاحب الکشف الحقیقی تعریف نموده علو مرتبه  
 او در علوم ظاهر و باطن این شرح و تفسیر و تاویلات و کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار مانند نور بر شاهق طور در غایت ظهور است عبارت  
 میجویش محوی بر قواعد شراق و اشارات و مولا است بر فرایده اطلاق در این کتاب مطالبه تصوفیه خصوصاً مظهر توحید و تجسم و توحید تمام  
 فرموده و با مصنف خصوصاً شارحان کلام او در کتاب طریق ملاحظه در بسیاری از مقاصد پیوده و کسب عمل و نقل و کشف تحقیقات  
 بیان خلافت و نموده و گوی اند علم بالاترین و فوق کل ذی علم علم از میان بر بوده و در کتاب جامع الاسرار فرموده که از عتقون شایسته  
 کجا از ایم طوفانیت تا امره که نام کلمات است عنایت کسی و حسن توفیق او رفیق حال که دید تجسس عقاید اجاد و طاهرین خود که از عتقون شایسته

قطب الدین حیدر الشونی

الکتاب المصنف